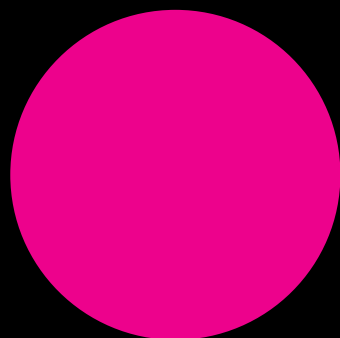


«نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج»

و

رقعاتی دیگر



دکتر بشیر اسماعیلی گنهرانی
دکتر احسان اقبال سعیدی





«نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج»

و

رقعاتی دیگر

دکتر بشیر اسماعیلی گنهرانی
دکتر احسان اقبال سعیدی ابواسحقی



تهران، ۱۴۰۰

سرشناسه: اسماعیلی گنهرانی، بشیر، ۱۳۶۲ -
عنوان و نام پدیدآور: نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج و رقعاتی دیگر / بشیر
اسماعیلی گنهرانی، احسان اقبال سعیدی ابواسحق.
مشخصات نشر: تهران: مهرراوش، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۱۳۸ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۱۹-۸۰-۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: ایران -- سیاست و حکومت -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع: مسائل اجتماعی -- ایران -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
شناسه افزوده: اقبال سعیدی ابواسحق، احسان، ۱۳۶۵ -
رده‌بندی کنکره: DSR۱۵۷۰
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴
شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۴۴۵۸۸



«نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج»

و

رقعاتی دیگر

نویسندگان: دکتر بشیر اسماعیلی گنهرانی

دکتر احسان اقبال سعیدی ابواسحق

ناشر: مهرراوش

چاپ و صحافی: نسیم

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰ نسخه

قیمت: ۴۰ هزار تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۱۹-۸۰-۸

نشانی: تهران - خ انقلاب - خ ۱۲ فروردین - خ نظری غربی - پ ۹۹ - ط ۵ - واحد ۱۰

تلفن: ۶۶۹۷۳۸۲۲ نمابر: ۶۶۹۷۳۸۲۳

فهرست

- مقدمه..... ۷
- نظرنوشت رودخانه‌های موازی ولی مواج ۱۱
- قدرها و قلدرها ۱۷
- فتنه فرقه ۲۵
- بی‌طرفی، بی‌عملی ۳۳
- مه‌آباد آزاد شد ۳۷
- عزلت اعتدال ۴۳
- چرا سلیمانی شد؟ ۵۱
- دیمه ناتمام؛ از گریز شاه تا گزیر شاپور بختیار..... ۵۹
- حجاب تجدد..... ۶۷
- این خشت‌های خام..... ۷۵
- ... و حالا پادشاهی نسبتاً متحد اسپانیا!!..... ۸۱
- و اینک مراکش..... ۸۹
- وقتی پراید خبر از پنهان می‌دهد!..... ۹۵
- دانستنی‌های یک درد..... ۱۰۱
- اگر کرونا کار خودشان باشد!..... ۱۰۷
- پائیز پدرسالار..... ۱۱۳
- مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو..... ۱۱۹
- به بهانه‌ی بهارستان نو..... ۱۲۵
- ده روز تاج گردون افسانه است و افسون..... ۱۳۱

مقدمه □

این قلم یک دهه را به نگاشتن در فضای رسانه‌ای گذرانیده است. همواره دغدغه‌هایی در حوزه سیاست خارجی و داخلی داشته است. لیک به حکم پیوستگی پدیده‌ها در جهان حاضر و برای هر آن چیزی که به این سرزمین و آیین ربطی ولو اندک می‌یافته است، قلم بر کاغذ به تحرک درآورده است. حاصل تتبعات بسیار در حوزه سیاست خارجی نظریه‌ای شد که جان این کتاب است و نوشتار اول هم و دیگر نوشتارها به مرور در این سال‌ها در تارنماها و روزنامه‌های سراسری درج گردیده‌اند و به حکم ثبت کردن برای آیندگان. شاید از بهترین شاهد‌های مثال برای رویدادهای گوناگون در حوزه‌های مختلف باشند و یک آیینی تمام نما. تا چه در نظر آید و قضاوت شود.

دکتر احسان اقبال سعیدی

دکتر بشیر اسماعیلی گنهرانی

□ **نظرنوشت رودخانه‌های موازی ولی مواج**

در مجموع این نوشتار جانی جاریست که زیر عنوان «نظرنوشت رودخانه‌های موازی ولی موج» خوانده می‌شود. این که در نسوج این مدعا چی می‌گذرد را اگر کمی تأمل بگزینید در همین نزدیکی به تمامی در خواهید یافت.

سرزمین کهن ایران به سبب قدمت و قیمت تاریخی - جغرافیایی خود نمی‌تواند بر کنار از آتش‌ها و لهیب جریان ساختن یا برانداختن‌ها باشد و بایستند که آیین سروری و سیادت نهادینه شده در شاهنامه تا تشیع. نه چنین می‌برازد و نه روان ناخودآگاه انسان مورث یک کوه دماوند از ضحاک آویختن و آفریدون برگماشتن و درفش کویانی بر سر در دنیا کاشتن، چنین سر در جیب فروبردن و ماست خود را خوردن برای مدیدی مدت را تاب خواهد آورد.

انقلاب اسلامی ایران بال شیعیه حکمت ایرانی را به تمامی به میان و میانه کارزار هدایت بشر آورد تا طریق سردادن و پشت به همت خمودن و داد ستاندن برنشیند برجای دست کاهلی دراز کردن و طریقت عزلت و بی‌عاری گزیدن گردد. اما به حکم روایت غایی ما که بیرق‌دار نهایی راه حق مدینه فاضله الهی را به زعامت برگزیدگان حق به وقت برقرار خواهد نمود تا آن روزگار و در عصری که غیبت یا حیرت می‌نامندش پنجره‌ای گشوده چون ایران باید برقرار بماند و چراغش تا بامدادن بسوزد.

۱۴ ■ نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

این رسالت را شاید بتوان تنظیم روابط برای حفظ ام‌القرآن نیز نامید. این‌که به تدبیر و هدایت داد و شد با جهان خارجه چنان شهروند ملت و دلبسته امت گردن فراز گردد و الگو که دیدگان تا حد وسع به این سوی چرخان شود. لیک از خاطر نبریم که تا روز تحقق وعده‌ی الهی هرچه شود به حکم «خسی در میقات» الکن و ابتر خواهد بود تا کعبه آمال و پایان آلام ولو شده گامی لنگ خواهد زد. پس طمع بیهوده‌ی آرمانشهری نباید ورزید که کام دل برنخواهد آمد. لیک در جهان امروز ایران می‌تواند هم یکسره در جهاز هاضمه تقسیم کار و تنظیم نقش جهانی حل و هضم نشود و هم به این سبب هدف حملات اسیدی آن اشتهای پایان‌ناپذیر و ناگزیر قرار نگیرد و با کمترین آسیب به حکم مصلحت و ضرورت راه را ادامه دهد.

انسان به تمثیل خلیفه الله بودن در سیاست خارجه نیز ثقل و تمامیت است. لیک در اندیشه انسان حق‌جو و انسانی که خود را در مسیر رسیده به غایتی الهی گام می‌زند نه آن انسان متجاسر و غریق در اوهام و کابوس‌هایی که یکسره به عنوان حقیقت حقنه‌اش کرده‌اند. این انسان که تجمع‌اش در حریمی اقلیمی حرمتی به نام خاک و سرزمین به باور و باور می‌آورد باید کاری و ارجمندی‌اش در یک سیاست خارجی الهی نهایت ترسیم قله باشد.

جان نظرنوشت در این است که اگر ایران را به رودخانه‌ای عظیم و با شکوه تشبیه کنیم نمی‌تواند و نباید انتظار داشت که یگانه مسیر و مسیل خود را طی کند و هر صیاد در گوشه‌ای و بر کرانه‌ای ماهی خود را از آن صید کند و رودخانه هم هیچ به روی خود نیاورد، چرا که این رود خروشان است و مدعی رفتن به راه یگانگی با اقیانوس و تمیز و

نظرنوشت رودخانه‌های موازی ولی مواج ■ ۱۵

تمییز آب از سراب... اما در عالم واقعیت قبل از رسیدن به اقیانوس نور می‌توان با اغیار پر خصم یا رودهای طغیانگر سیلابی مسیری موازی در پیش گرفت و گاه به جوش و خروشی حریم‌شان نواخت تا حرمت حفظ شود اما با فاصله‌ای معنادار از حریم صیانت از این موجودیت یگانه را بسته به شرایط تضمین و تمدید کرد.

این نظرگاه از آنجا که نیامده تا تنها در طمطراق و کاغذ کاهی کاه شود پس در ادامه از برای تبیین خویش در هر عرصه سیاست خارجی به ترسیم طریق و اراده به ارائه ملموسات دست خواهد یازید و در میدان گردان و گرزان خود را خواهد آزمود.

□ قدرها و قلدرها

قدرت که از قدری بالاتر برود اگر لگام تنها به ذائقه و غریزه بشر سپرده شود، به سرازیری قلدری راه خواهد برد. گفته‌اند «پری رو تاب مستوری ندارد» که آن‌که چهره برافروخته بود را مگر به رخ کشیده غازه و پیرایه آرام و رام نخواهد کرد. در وادی روابط میان دول و ملل نیز مکنت و خزاین که از مقداری بگذرد راه سرزمین‌های نو در پیش گرفتن برای سیادت و سروری یا غارت و چیرگی اقدامی عادی تلقی می‌شده است. در جهان پس از صنعتی‌شدن نیز آن دولت‌هایی که ابرقدرت خوانده می‌شدند و می‌شوند رفتاری همین‌گونه را در پیش گرفته بودند.

سربراه و رام بودن و صلح و امن ستاندن مواجهه‌ایست که ریزسرزمین‌ها و برخی دیگر نیز در مواجهه با زورمندان عالم می‌گزینند. لیک برای جمهوری اسلامی ایران با پیشینه تاریخی میانداری سرزمینی در جهان و ناتسلیم و بی‌سازش بودن اندیشه شیعی چنین رویکردی نمی‌تواند و نه باید مورد وثوق و حصول باشد و نبوده است هم. در چهارچوب نظریه رودخانه‌های موازی اما مواج می‌توان مواجهه و تعادل با ابرقدرت‌ها را هم مدیریت و چهارچوب‌بندی کرد.

اول: شناسایی ابعاد حریف

انکار حریف می‌تواند از مهیب‌ترین اشتباهات مستهلک‌کننده‌ی یک سیستم باشد. باید توانمندی‌های اقتصادی - نظامی و فرهنگی دشمن یا

۲۰ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

حریف را به‌طور کامل شناخت تا با یک برآورد صحیح از توان داخلی به طرح یک چهارچوب و برنامه پرداخت.

امروز ایالات متحده آمریکا ابرقدرت حاضر و مقابل ایران است. این که از توان اقتصادی و نظامی و قدرت اقناعی هالیوود آگاهی کاملی در داخل وجود داشته باشد می‌تواند سبب‌ساز اتخاذ و تداوم یک برنامه واقع‌بینانه باشد. در این که دال مرکزی سیاست واشنگتن در خاورمیانه معبر رژیم تل‌آویوی است کمترین تردیدی را نمی‌توان روا داشت. تضاد ماهوی و بنیادی انقلاب اسلامی و رژیم تل‌آویو هرگز امکان ترسیم یک رابطه عادی میان تهران- واشنگتن را نمی‌دهد اما این به معنای رویارویی سخت و مستقیم در زمان نامناسب و با امکان تهیه نامناسب نیست. نباید اجازه داد با افتادن در دام و طراحی اغیار به مواجهه‌ای کشانیده شویم که توان به تازگی جوانه زده و سربرآورده این سرزمین و انقلاب به آسیب جدی مادی و بیشتر معنوی دچار بیاید.

در عصر جنگ سرد میان ایالات متحده آمریکا و شوروی غرب چنان هزینه‌های اقتصادی را بالا برد که در این رقابت کشوری با امکانات شوروی از جایی تاب و نفس نیاورد و با هزینه‌های پایان‌ناپذیر برای تسلیحات و اقمار آنچه بر سرش آمد که افتد و دانید. می‌توان با برداشت صحیح از توانایی‌های خود حوزه‌های منازعه را محدود و به صرفه کرد. یعنی در نقاطی به مواجهه سخت‌افزاری در انواع آن پرداخت که قرابت سرزمینی و گستره دامنه‌ی آیینی- فرهنگی این اجازه را می‌دهد و استهلاک انسانی و مالی را به کمترین می‌رساند. در این شیوه هم به یک خط‌مشی منافع با ایالات متحده می‌رسیم و نوعی صلح نیمه‌مسلح برقرار می‌گردد. مثال مشخص این گفتار حضور توانمند ما در جبهه سوریه بود

قدرها و قلدرها ■ ۲۱

که واجد تمام شرایط در فوق رفته گردید و با اسبابی هم خواست جمهوری اسلامی ایران تامین شد و هم ایالات متحده نیکو دانست به سبب امکانات تهران، مواجهه در جبهه‌ی سوریه هزینه‌زا خواهد بود.

دوم: تأمین اقل و تضمین سبک زندگی

چالش با قدرت‌هایی که به سبب توان تولید و چیرگی اقتصادی گلوگاه بسیاری تنگه‌های احد مالی- معاشی در دنیا را در دست دارند نیازمند گزیدن شیوه‌ی متفاوت از زیست و معیشت است که اهمیتی طولانی و مجدانه می‌طلبد. نبرد با پیل یقیناً آسیب‌هایی خواهد داشت که یگانه با سخن نمی‌توان از آن عبور کرد. تحریم‌های ناعادلانه‌ی از اواما تا اکنون ایالات متحده‌ی آمریکا بر علیه کشورمان صفحه‌نمایشگر این گفتار است. نمی‌توان یک اقتصاد را عادت به مصرف کالای نسبتاً متناسب خارجی داد و بعد به گاه خاموشی چراغ‌های رابطه انتظار عدم مصرف یا کنار آمدن با نرخ‌های چند برابری را داشت. اگر این شکل از زیستن و مواجهه را برگزیده‌ایم اول باید ذائقه ملت پیوسته با دولت را به ممکنات سرزمین یا منابع همیشه قابل حصول عادت داد و نه گره زدن زلف به مونتاژی یکسر گران و وابسته به واردات و مصرفی در همه ابعاد فرا و روای توان سرزمین کویری‌مان.

به غلط بخش بزرگی از آوردگاه‌های پولی - مالی دنیا در کف آن دیگرست و با وجود آنکه دنیا تنها آنها نیستند ولی هنوز چنگ و دندان ایالات متحده و متحدانش برای بی‌طرفان و اهل چرتکه دنیا چنان تیز است که عطای مراوده با ما را به لقایش می‌بخشند و این عدم محاسبه و ذائقه‌سازی در وقت‌های این چنینی نتایج آنچنانی به بار می‌آورد. پس

۲۲ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

باید از نو طرحی نو در انداخت.

سوم: کنترل تعدد نزاع

وقتی با امپراطوری رسانه‌ای ایالات متحده با موتور محرکه صهیونیسم در یک تقابل حساب شده قرار داریم باید از مرزهای شرقی حصول اطمینان کامل کرد. به معنای دیگر باید جانب قدرت‌های نوظهور یا دیگر ابرقدرت‌های ناهمسو یا دارای اخلافت‌ها معنادار را نکو داشت و به قرارها و مدارهای طولانی مدت با آنان دست یازید. چندی که بر دنیا بگذرد ازدهای زرد چین میاندار اول اقتصاد خواهد شد و غول اقتصاد تنها در چراغ بانک و بورس محصور نمی‌ماند. پس داشتن روابط معنادار اقتصادی که طرفین به تداوم طولانی مدتش حصول داشته باشند می‌تواند ضربه‌پذیری کشور را کاهش دهد و در آتیه مواهب بسیاری را فراچنگ آورد. شاید برخی نقصان‌ها و کمبودها را در حوزه تکنولوژی و دریغ داستان‌های غرب بتوان در این حوزه‌ها جبران کرد.

چهارم: اجماع اهل تصمیم

برای هدایت کشتی در دریایی مهیب و پرطوفان و فتنه بایست میان اکابر و اهل تصمیمی در جهت بادبان‌ها و و چرخاندان سکان کشتی هماهنگی کامل وجود داشته باشد اگر به شعر خواجه شیراز و رند همیشه اعصار بازگردیم باز خواهیم پرسید «کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز؟» و یا «کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز؟» و میان این دو معنا تفاوت از زمین تا آسمان است. آمد و شد دولت‌ها و مجالس این آفت بزرگ را در دریای مهیب سیاست خارجی به جان کشتی کشور می‌اندازد و گاه

قدرها و قلدرها ■ ۲۳

رویکردها و سیاست‌ها چنان یکسره متفاوت است که برای ناظر بیرونی باورپذیر نمی‌نماید. باید این میدان را از دو آفت نزاع‌ها داخلی و کف خیابان و به مبتلات روزمره و روزی مردم گره خوردن وارهانید تا بتوان به حصول منفع ملی و عبور از میان طوفان با لجستیک لشکری مطمئن اقدام نمود.

برگ برنده بزرگ جمهوری اسلامی ایران در این نبردهای گاه در ابزار مادی نابرابر، می‌تواند در داشتن نظارت و تصمیم‌گیری ولی فقیه باشد که بسته به تشخیص و علم می‌توانند مسیرها و راهبردها را تغییر یا تثبیت نمایند و این یک امکان و ظرفیت بسیار بزرگ و فرصت‌ساز در سیاست خارجی و خصوصاً در مواجهه با ابرقدرت‌هاست. و دیگر داشتن هم‌پیمانان عقیدتی که صرف منافع و سود را در یک رابطه لحاظ نمی‌دارند و اندیشه در سر را بر سود یکسره مرجح می‌دارند.

□ فتنه فرقه

بیست و یکمین روز آذرماه سالروز پایان فرقه دموکرات آذربایجان است. جماعتی که هفتاد و پنج بهار قبل زیر بیرق سرخ قشون شوروی قد برافراشتند و و بیست و یکم آذرماه سال هزار و سیصد و بیست و پنج بدون حضور سرخ‌های سبیری فروپاشیدند و چون قطره به اعماق تاریک تاریخ خزیدند. موارد تاریخی این رخداد بسیار نگاشته و گفته شده و در این نوشتار برآنم تا جستارها و پنجره‌ای نو به این رویداد تاریخی بگشایم که شاید تا هنوز هم به کار ملکداری و سیاست خوانی بیاید.

۱. این که گفته می‌شود دیپلماسی و گفتگو یگانه می‌تواند حلال و گشاینده باشد بارها در محک طوفان‌های واقعیت بر آب شناور مانده است. گفته شد در اشغال خاک ایران در شهریورماه سال هزار و سیصد و بیست محمدعلی فروغی نخست وزیر اهل قلم، با سیاست و بی‌قدرت توانست قرارداد سه جانبه با قوای اشغالگر امضا کند تا ایران از سرزمین اشغالی بشود متحد متفقین و محض خالی نبودن عریضه به امپراطوری ژاپن و آلمان نازی هم اعلان جنگ نمود! باری این متحدخودخوانده نه بر راه‌ها و راه آهن خود اراده و کنترلی داشت و نه سران متفق شاه تکیده‌اش را لایق دیدار می‌شمردند. هرکه را می‌خواستند می‌گرفتند و در بند می‌کردند و به نخست وزیر مملکت نرخ برابری ارز را برای خرید مصارفشان دیکته می‌کردند. اما با پایان جنگ شوروی حاضر به خروج نیروهایش از ایران نشد و زیر پرچم ارتش سرخ فرقه دموکرات به باش

۲۸ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

وزیری میرجعفر پیشه‌وری تشکیل شد. از این شواهد می‌توان به این داوری رسید که یک سرزمین بدون قدرت و قشون از دیپلماسی‌اش نیز بخاری برنخواهد خواست که دیکته‌های سر ریدر بولارد فرستاده لندن در تهران پشت‌گرم به کشتی‌های بخار بریتانیا در اقصای عالم بود. پس بی‌پرده‌پوشی راز بقای سرزمین‌ها در قدرتمند شدن است. ایران بینوای آن روزگار تا آستانه پاره پاره شدن برده شد چون در پس سخن هیچ در انبان نداشت.

۲. میرجعفر جوادزاده که مشهور به پیشه‌وری گشته بود تا پیش از اقداماتش در جریان فرقه دموکرات سابقه همکاری در نهضت جنگل و روزنامه‌نویسی در جریده‌ی آژیر که به خودش متعلق بود را در کارنامه داشت. در انتخابات مجلس چهاردهم که اولین انتخابات پس از رضاشاه و در حکم «دمی آب خوردن پس از بدسگال بود» موفق شد به مجلس راه یابد اما اعتبارنامه‌اش توسط نمایندگان که اعتبارنامه عامل شناخته شده‌ای چون سید ضیالدین طباطبایی را تایید کرده بودند رد شد! یقیناً پیشه‌وری عنصر بدنام تاریخ است و در راه خواست استالین و جعفر باقراف از هیچ اقدام ضدمیهنی دریغ نکرد اما بسیاری از هم‌دوره‌ای‌هایش معتقدند اگر در آن مجلس که انواع و اقسامی از آلودگان و پالودگان در آن عضویت داشتند با پیشه‌وری نیز مماشات می‌شد شاید چنین عرض و نام از خود هدر نمی‌کرد و زحمت مام میهن نمی‌داشت.

۳. قدرت دموکراسی و مجلس منتخب تا حدی در جهان نو زیاد است که می‌تواند با هر کیفیت و ترکیبی باز اثر بگذارد و ثمر به سرزمین برساند. احمد قوام نخست‌وزیر وقت به استناد مصوبه مجلس چهاردهم

مبتنی بر قدغن بودن هرگونه مذاکره برای اعطای امتیاز به دولت خارجی در زمان اشغال ایران را مانع از اعطای امتیاز نفت به شوروی می‌شمارد و باز پس از توافق با استالین و امضای مقاله‌نامه همان مجلس پانزدهم «قوام ساخته» موافقت‌نامه او و سادچیکف را برای اعطای امتیاز نفت رد می‌کند. نمایان است که مجلس می‌تواند چه نقش یگانه‌ای در مذاکرات خارجی و صیانت از منافع ملی و یا مهار سیاسیون سخت‌سر یا سبک‌سر ایفا کند.

۴. مردان بزرگ در هر برهه به کار سرزمین و مردمشان می‌آیند و ذخیره‌ای یکسر سودمند هستند. مرحوم شهید مدرس احمد قوام‌السلطنه را شمشیر پولادین روزهای رزم می‌خواند. قوام که به اقبال بلند از داس و دروی مختاری و کوپال در عهد رضاشاه گذشته و تمام آن سال‌ها را به کشت چای در املاکش در لاهیجان گذارانیده بود این بار در میانه‌ی روزهای دشوار باز ردای رئیس‌الوزرای به تن کرد و به کار آمد. قوام نو قبل از این نخست‌وزیری‌اش با قائله نان به پایان رسیده بود و جماعت تحریک شده با شعار «نون و پنیر و پونه، قوام گشمنونه» خانه‌اش را غارت و عزم جاننش را کرده بودند که جان به در برد. نباید به یک خطا یا عداوت از سر تنگ نظری چنان پیکره‌ی اعتبار اکابر را تراشید که برای روزهای هول و هراس مگر مترسک‌هایی لاغر و بی‌اعتبار هیچ برجای نمانده باشد.

۵. معاون احمد قوام در این قضایا مظفر فیروز فرزند نصرت‌الدوله فیروز و نوه فرمانفرما بود. نصرت با بدنامی رشوه‌ستانی به همراه صارم‌الدوله و وثوق‌الدوله در جریان قرارداد ۱۹۱۹ در عصر رضاشاه به قتل رسید و کینه عمیق این قتل در دل فرزندش مظفر و خواهرش مریم

۳۰ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

فیروز باقی ماند. مظفر فیروز پس از سقوط قوام در همان سال بیست و پنج چندان در عرصه سیاست به چشم نیامد و مگر همان نامه معروف «کشتی‌بان را سیاستی دیگر آمد» که در فردای کناره‌گیری مصدق و نخست‌وزیری سه روزه قوام رخ داد، خرابکاری دیگری نکرد. گروهی بخاطر دارند پیرمرد نحیفی در گرماگرم روزهای انقلاب می‌خواست در نوفل لوشاتو خودی بنماید اما هیچ طرفی نبست. مریم فیروز هم در ازدواج دومش به عقد نورالدین کیانوری از رهبران حزب توده درآمد و با طرح‌ریزی ترور شاه در اسفند سال بیست و هفت در حیاط دانشگاه تهران توسط ناصر فخرآرایی می‌خواست انتقام برادر را بستاند! کاش تاریخ خصومت شخصی و انتقام‌کشی و خودنمایی هرگز منافع سرزمین را به اسارت نگیرد.

۵. در سفر به مسکو برای مذاکره با استالین جمعی از نور دیدگان و سفارش‌شدگان بی‌هنر در هیئت ایرانی همراه با احمد قوام راهی شدند. در کیفیت و شأنیت این جماعت همین بس که قوام مدام تأکید می‌کرد که کره زیاد میل کنند تا در برابر باده‌گساری‌های بی‌پروا و بی‌امان از خوان روس‌ها بی‌خود نشده و اسرار را فاش به تاواریش‌ها ندهند. مملکت سربازان آزموده و کاردان می‌خواهد نه سرباران همیشه مدعی. براستی «چه یک مرد جنگی چه یک دشت مرد».

سر آخر اینکه با خروج نیروهای شوروی و ورود ارتش، فرقه دموکرات از هم پاشید و سرانش متواری گشتند. پیشه‌وری که روزی گفته بود مرگ هست اما بازگشت نیست، به شوروی بازگشت و چندی بعد به طرز مشکوکی درگذشت. بخشی از نظامیان ارتش که تحت تاثیر القائنات حزب توده و دستورات مسکو ترک خدمت کرده و به شوری

فتنه فرقه ■ ۳۱

گریخته بودند نیز به خدمت فرقه درآمدند. خلبان عنایت الله رضا که یکی از هواپیماهای ارتش را به پرواز درآورده و به عشق آباد گریخته بود از همین جمله است. نامبرده پشیمان از این راه در سال‌های بعد برای اعتلای فرهنگ ایران خدمات بسیار کرد. پدر سعید راد هنرپیشه معروف نیز از خلبانان پیوسته به فرقه بود که در پروازی آزمایشی بر فراز تبریز سقوط کرد و جان داد.

تا سالها بر سر ردای ناجی آذربایجان میان شاه و قوام نزاع بود و بسته به شرایط این عنوان دست به دست می‌گشت. تا نامه قوام از مونت کارلو به شاه مبنی بر رعایت قانون اساسی و پرهیز از درخواست اختیار انحلال مجلسین این ردا و لقب جناب اشرف از آن قوام بود و پس از آن خلع شده و شاه ناجی تمام عیار شد.

□ بی طرفی، بی عملی

بیست و دومین روز آذر ماه در تقویم پارسی مصادف با روز جهانی بی‌طرفی در گاهشمار میلادیست. بی‌طرفی از آن واژگانیست که می‌تواند از کران تا لنکران توفیر معنا داشته باشد. از خم کردن سر تا عبور طوفان تا خم شدن سرو از بی‌عملی. آرمانی‌ترین مفهومی که با بی‌طرفی به ذهن متبادر می‌شود کشور سوئیس است... سرزمینی که دنیا را آب ببرد اهالی‌اش را خواب ناز خواهد برد. جهت و سوادداشتن یا دقیق‌ترش در هنگامه‌ی «میان دو تن جنگ چون آتش است» در نقش سخن‌چین یا سیم‌چین فرو نرفتن همیشه هم سهل و ساده در دسترس قرار نمی‌گیرد. در هر دو جنگ عالمگیر دولت پادشاهی ایران اعلان بی‌طرفی نمود اما طرفین دعوا تره هم برای آن خرد نکردند و چنان تاختند که انگار ایران در آن هیئات واویلا از ارکان اصلی حرب بوده است!

جنگ اول که برپا شد مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرا فی‌الفور بی‌طرفی ایران را اعلام کرد اما روسیه تزاری و امپراطوری بریتانیا شمال و جنوب ایران را میان خود تقسیم کردند و احمدشاه هم در تهران مشغول بود. علاوه‌ی آن مهمانان ناخوانده دولت عثمانی هم نیرو وارد خاک ایران کرده بود. شاه جوان و احساساتی همان روزها با کنتس لیگوتتی دختر سفیرمختار اطریش مجارستان در کاخ نگارستان نرد مهر باخته بود و دولتین کبار لندن و پترزبورگ معترض که شاه ایران رعایت بی‌طرفی را نمی‌کند. مستوفی‌الممالک حیران از آن سیل بلا پاسخ گفته بود «دل قوی

۳۶ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

دارید که اعلیٰ حضرت از دولتین هم محبوبه خواهد گزید».

بی‌طرفی هم انگار نوعی طرف گرفتن در لفافه است. و گاه برای بی‌طرف ماندن انگار باید در میانه تنور داغ حوادث بود تا کمترین ترکش به جان مردم و سرزمین بنشیند. بی‌طرفی ایران در جنگ اول تابلوی تام «بیرون رفتن بی بی از بی‌تمبانی بود» و حاصل آنکه تا طرفین درگیر منفعت خود را در اشغال ایران دیدند کمترین اعتنایی به بی‌طرفی نکردند، چرا که صلح بی‌داشتن سلاح نهایتاً به سلاخی خواهد رسید.

در جنگ دوم عالمگیر نیز قوای متفق به محض آنکه ایران را ممکن‌ترین راه برای ارسال سلاح به شوروی شناختند درنگ نکرده و بی‌آزم به خاک ایران تاختند. تنها یک یادداشت مشترک اطلاع‌رسانی در تاریکی شب تقدیم نخست‌وزیر پیژامه‌پوش مملکت علی منصور نمودند. شاید شهیرترین بی‌طرفی که در خاطر ایرانیان نقش بسته باشد، بیانی‌ی اعلان بی‌طرفی ارتش در روز بیست و دوی بهمن سال پنجاه و هفت باشد که «ت» تمام را بر طومار حکومت پهلوی الصاق کرد. شاپور بختیار آخرین نخست‌وزیر رژیم پادشاهی با شنیدن اطلاعیه بی‌طرفی ارتش تلفنی از ارتشبد قرباغی می‌پرسد: تیمسار بی‌طرفی میان کی و کی؟ تیمسار جانش را برداشته و زحمت پاسخ دادن را هم به خود نمی‌دهد.

□ مهاباد آزاد شد

بیست و چهارم آذرماه سالگرد دل‌انگیز پایان جمهوری شوروی ساخته‌ی مهاباد و بازگشت این شهر شهیر به نام‌آوران به دامان میهن است. در روزهای جهانسوز جنگ جهانی دوم دول متفق بی‌اعتنا به بی‌طرفی ایران خاک کشور را اشغال و زمام لنگ امور کشور را با اوامر و مناهی خود خمیده و لنگان‌تر ساختند. حسب توافق اشغالگران باید شش ماه پس از خاتمه جنگ خاک ایران را ترک می‌کردند و بریتانیا و ایالات متحده چنین کردند اما استالین بی‌توجه به هشدارها حاضر به تخلیه ارتش سرخ از ایران نبود. حضور ارتش سرخ پوشش و سرنیزه‌ای بود تا نقشه شومی که توسط میرجعفر باقراف کارگزار استالین در جمهوری آران (آذربایجان) شوروی ترسیم شده بود به مرحله اجرا درآید.

زیر سایه ارتش سرخ جماعتی در آذربایجان فتنه فرقه دموکرات را به میانداری جعفر جوادزاده به راه انداختند و در مهاباد هم گروهی به زعامت قاضی محمد اعلان جمهوری مهاباد کردند. روز اعلان جمهوری مهاباد پرچم سرخ شوروی برافراشته و لباس ارتش اشغالگر سرخ بر تن قاضی محمد به شناخت تمام نشسته بود. هرچه تهران از در صلاح و نصیحت برآمد هیچ محل اعتنا نشد و قوای شوروری قوای اعزامی ارتش ایران برای خوابانیدن غائله را در شریف‌آباد قزوین متوقف کردند. این حرکت بی‌ریشه در مناطق کردنشین کمترین همراهی مردمی را نیافت چرا که کردها از اصیل‌ترین اقوام ایرانی و صاحبخانه بودند و کدام

۴۰ ■ نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

خشک‌سر در خانه خود علم آن دیگری را بر دوش می‌کشد؟ نزاع‌های متنوع و متعدد کردهای درون امپراطوری عثمانی به سبب ستم پایدار و حتی انکار هویت کردی ریشه‌دار بود و جان و خانمان بسیار ستانده بود اما در ایران کمترین زمینه‌ای برای این موارد وجود و وجوب نداشت و هرچه بود همه تنفس مصنوعی می‌نمود و دیگر هیچ قبل‌تر از جمهوری مهاباد در حرکات موصوف به شیخ محمود برزنجی یا جلادت بدرخان نیز تجاسرها میان عثمانی و اکراد بود و بیشینه دفعات اراضی ایران مفری برای پناه قبایل کرد در مقابل قتل و غارت‌های بیگ‌های عثمانی گشته بود.

باری قاضی محمد که از خاندان‌های ارجمند محلی بود در دام نیرنگ اوفتاد و شد عامل علم جداسری آن سوی ارس و هیچ پند را هم نشنود. استالین که مقاله‌نامه نفتی قوام- سادچیکف را چرب‌تر از حمایت از مترسک‌های نیمه‌جانی چون فرقه و جمهوری یافته بود و البته اولتیماتوم‌های تندوتیز هری ترومن رئیس جمهور وقت ایالات متحده را هم دریافت کرده بود ارتش سرخ را از ایران خارج کرد و تنها کاغذ نیم‌بندی در رسای حفظ حقوق دو طفل نامشروعش صادر کرد.

قوای شوروی در زاغه‌های قفقاز مستقر نشده بودند که هر دو مولود نامشروع با کمترین ایستادگی در هم پاشیدند و اگر وثوق و ریشه‌ای در میان جماعت بومی وجود داشت این سان سهل روسیاه تاریخ نمی‌شدند. ارتش ایران وارد مهاباد شد و قاضی محمد به دار مجازات آویخته شد و جزای خیانت به وطن و کباده‌ی بیگانه را کشیدن جز این هم نمی‌بود. یکی پیکر چون ثقه‌الاسلام تبریزی بر دار می‌درخشید از زمرد وطن‌خواهی و بالارفت به جفای تطاول اجنبی و شیخ نوری نیز به

مهاباد آزاد شد ■ ۴۱

روایت شوی سیمین بانو نعشی درخشان بردار می‌نمود و دیگر ستار سردار ملی که بیرقی برخانه نیافراشت که می‌خواست هزار دولت زیر بیرق ایران باشند و این بردار حتی ردای ارتش اجنبی هم بر تنش چلوار گشاد خیانت می‌نمود. فرزند قاضی محمد سال‌ها بعد با بورس دولت ایران تحصیل کرد و آدم کم ضررتری به نسبت پدرش شد.

در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت هم بریتانیا با نفوذی که در منطقه داشت سعی وافری در ایجاد ناامنی در مناطق کردنشین ایران می‌نمود تا تهران را مجبور به وانهادن تلاش برای استیفای حقوق نفت جنوب نماید. طراری به نام «همه رشید» در این ایام مدام در بوق و کرنا می‌شد که امروز و فرداست که به مناطق کردنشین ایران حمله‌ور شود و اسباب نگرانی شود. دکتر مصدق سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی از نظامیان لایق و ملی ایرانی را برای بررسی موضوع به بغداد و مناطق کردنشین می‌فرستد و ایشان در کتاب خود به تفصیل این فتنه را که به همدستی دولت پادشاهی بریتانیا ساخته‌ی عراق در جریان بود تشریح می‌کند.

□ عزلت اعتدال

چرا میانه‌روی در ایران به حاشیه رانده شده است؟

انگار نفیر پرتاب قلوه سنگ محمدعلی روشن به سمت سر محمدعلی فروغی در ساختمان قدیم مجلس شورای ملی و به هنگامه مجلس چهاردهم پس از مشروطه هنوز پرصلا به گوش می‌رسد. آنجا که روشن جوان و لبریز و لبالب خشم و غضب از جایگاه تماشاگران به سوی ذکاالملک فروغی به جرم توافق سه جانبه با دول اشغالگر خاک ایران سنگ پرتاب کرد و تا همیشه و هنوز سنگ جوانان سر «پیران میوه‌ی خویش بخشیده» و طعم و تم زمانه چشیده را سرشکن خواهد نمود. آن روز کسی گفت «سر بشکسته را چه باک که ضماد و گذر ایام مرحم است. خدایا سرشکسته‌ی تاریخ و وطن نشویم» و کاش روزی بنگارند که اکنون، سگ را بسته‌اند و سنگ را گشوده‌اند». آن روز می‌پنداشتند فروغی به سبب دلدادگی به لندن و یا ترس و میانه‌داری پیرانه‌سر تن به امضای توافق برای ترک تخاصم داده تا خاک و وطن بشود انبانگاه توپره سه دولت متفق جنگ عالمگیر دوم، لیک فروغی پیرسال و تن‌رنجور که پهلوی اول هم عرضش را ستانده بود و هم جان داماد و پدر دامادش، همان اسدی‌های معروف خراسان که سال‌ها نایب‌التولیه بودند در مشهد مقدس، به میدان آمده بود تا تجربه و فراز و فرود از مشروطه تا آن روزش را تنها برای ارتقای سرزمین و صیانت از نفوس به میدان بیاورد. او که دیده بود نه بمب و ترورهای حیدرخان عموغلی و عباس‌آقا

۴۶ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

صراف تبریزی چاره کار شد و نه گلوله‌های سربین کمیته مجازات و منشی‌زاده و ابولفتح‌زاده ضماد گره فروبسته ملت گشت.

در اسطوره‌های قدیم سومری و بابلی رستگاری و طراوت تنها در میانه و اوسط حاصل می‌آید. جماعتی برآند چون این تمدن در میانه دو رود دجله و فرات قد برافراشته و برکنار از خروش و ویرانگری زمستانی رودان به تعادل و بهروهوری میانه‌ی این دو دست یافته است این روشن‌اندیشان عهد باستان شکرگزار میان رودان، تناسب و تعادل میان خشم و خروشان‌ی را تصدیق و تقدیس می‌نموده‌اند.

در جهان برآمده از پایان جنگ عالمگیر دوم که با فروپاشی جهان پرطمطراق چپ و مارکسیسم در انحای مختلفش همراه بود نوای میانه‌روی و تعقل و البته تحمل رنگ و جلای بیشتر و بهتری یافت. فروپاشی آرمانشهرهای خیالی به بشر آموخت که با دوخروار فریاد نیم خرمن گندم هم به دست گرسنگان نخواهد رسید و آرزوی‌های بلند تنها تا هنگامی که به وادی تحمیل و خیال گام نزده‌اند قابل تحمل‌اند. باری تا پیش از آن سخن گفتن از میانه‌روی و مدارا چنان دشنام برای اهل سیاست بکار برده می‌شد و با انصاف‌ترین مترجمان هم مگر سستی و بی‌دردی نامی بر آن نمی‌نهادند. با همه‌ی اسباب امیدواری باز انگار میانه‌روی چون بهار فرزند مستعجل فصل‌هاست و یگانه پس از زمستان و تابستان‌های مهیب می‌توان کمی به انتظارش نشست و تا لختی دیگر تنها به بازگشت نیمه جانش دل بست. پرسش اما این است، چرا؟

۱. سیاست کردن با ذهنیت آخته:

در ساختارهای سیاسی دیرپاتر بر مفاهیم کلی و الگوهای کلان توافق نظر

عزت اعتدال ■ ۴۷

و ذهنیت و عینیت مشترک میان نیروهای سیاسی وجود دارد و یا اگر غیر از این است به سبب فرهنگ فردگرا و فقدان رودربایستی و منافع و مواهب قبیله‌ای کاملاً عیان بیان و علنی می‌شوند. اما در سیاست خاورمیانه‌ای و به‌طور متمرکزتر ایرانی یا توافقی بر کلان موارد وجود ندارد و یا برای برخورداری از بعض مواهب یا ماندن در خیمه‌ی امن سیاست به آن تمارض می‌شود. در چنین جو سیاسی دسته‌بندی‌ها و طیف‌های سیاسی نه یک رقابت سیاسی که یک نزاع به غایت قطب‌بندی‌شده دارند که حکم «میان دوتن جنگ چون آتش است را دارا می‌باشد». طرفین منازعه چنان خود و قبیله مدرن‌شده‌ی خویش را حق مطلق می‌پندارند که در طرد و هلاکت سیاسی طرف مقابل کمترین تردیدی را روا نمی‌دارند. در مرز پررنگی که در سیاست تاریخی ما وجود داشته جایی برای ایستادن در میانه وجود نداشته است. یا آن سو و یا این سو! کسانی که سعی کرده‌اند روایتی منعطف یا ترکیبی بسازند یا به نفاق و دوزیستی سیاسی بودن متهم شده‌اند و یا انگ سازش‌کاری و محافظ‌کاری را بر پیشانی داغ دیده‌اند. در تاریخ ما کمتر بوده‌اند چون مرحوم شهید مدرس که با دسته‌بندی منصفانه هر اهل سیاست و مسلک و مشی را متناسب و مناسب مکان و زمانی بدانند و در توصیف احمد قوام‌السلطنه و مستوفی‌الممالک بگویند «مستوفی شمشیر مرصع و جواهرنشان روز بزم است و قوام‌السلطنه شمشیر پولادین روزهای رزم، هر کدام را باید به وقت و قاعده به کمر بست».

از حق نباید گذشت که فرهنگ فرصت‌طلبی و محافظ‌کاری رندانه و اگر نگوئیم شایدانه هم در این برداشت‌ها بی‌تاثیر نبوده است. آنجا که جماعتی با سکوت و موضع دوپلو تظاهر و تمارض به میانه‌روی سعی

۴۸ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

دارند در رخت مجاهدین شنبه فاتح هر ظفری باشند و عضو هر کابینه و نامزد احراز هر سمت و عنوانی که نانی از تنورش به درآید. پس از فتح تهران به دست مجاهدان مشروطه‌خواه که در روز جمعه سوم حوت (اسفند) صورت گرفت و پایانی بر بیداد استبداد صغیر محمدعلی شاهی بود، جماعتی شنبه‌ی پیروزی با در کردن گلوله مشقی خود را از فاتحان جا زده و به طمع برخوردارگی از مواهب و اعمال «کاتولیک‌تر از پاپ» در پایتخت دارالخلافت دست یازیدند. این اصطلاح از آنجا وارد فرهنگ عامیانه شد.

۲. انگبین سراب‌فروشی، شرننگ سخن سخت:

عالم حکومتداری و سیاست با حقیقت و ممکنات سروکار دارد. برای ایجاد یک شغل یا روابط تجاری دوجانبه گاه به میزان باورنکردنی از سرمایه و صبر و تلاش نیاز است. رابطه اقتصادی پویا و بازار مصرف پایدار برای کالاهای تولیدی، یافتن شاید به قدر چند نسل به سرمایه‌گذاری و صبر و البته دیگر ظرائف نیاز داشته باشد. دکتر هامر ساخت معمار اقتصاد آلمان پس از جنگ عالمگیر دوم چنین دور از هیاهو و با کار مداوم بر ویرانه‌ای آلمان ملول و دوپاره شده اقتصاد اول اروپا را بنیان نهاد. اما برای بیشتر مردمان بالیده در اقلیم «خوش باش دمی که زندگانی این است» و «سیلی نقد به از حلوای نسیه» هیچ تحمل و تاملی محملی آنچنانی نمی‌یابد و خوب خواستن و زود خواستن می‌شود سکه‌ی رایج و پاسخ به آنی‌ترین حوائج و یافتن راهکارهایی که تنها از کلاه اهل تردستی بدر می‌آید، هم یگانه طریق و راه اهل سیاست. پس سیاست به شاعری تنه می‌زند و وقتی در شاعری می‌توان «به خال

عزالت اعتدال ■ ۴۹

هندویی سمرقند و بخارا را» فرونهاد و به دست آورد چه نیاز به تحمل و کار مداوم و میانه‌روی و کار مستمر؟ پس ذهن مردمان از آنان که خشک و به زبان عدد و رقم سخن می‌گویند خسته می‌شود و می‌رود از پی همان که می‌گوید در یک هفته نیم میلیون فرصت شغلی ایجاد می‌کند! یا آنکه به هر هموطن چند هکتار باغ می‌بخشد! جادوی آن چهارچوب سیاست‌ورزی آیین میانه‌روی را دشوار کرده و کسی حوصله‌ای برای شنیدن عدد و رقم و دشواری و صبر انجام کار برای رسیدن به آرامشی پایدار را ندارد و تنها مغز را به همین سراب‌فروشی اهل سیاست نسبی می‌دهند. دورانی که بر هیجان و سخن‌سرایی بگذرد و هیچ عمارتی از سخن به عمل نیاید و بیشتر و پیامد لاف و گزاف به پهلوی مردمان برسد باز اصل صلاح و میانه اقبال و توفیقی می‌یابد تا کشتی مملکت را به مسیر بادهای موافق بیان‌دازند اما کم‌حوصلگی و برابر شدن میانه‌روی با اختگی سیاسی و و برافراشتن بادبان در مسیر بادهای هرجایی، افول میانه‌روی و سکنداری غیر را به دنبال دارد.

می‌گویند در دور دوم جنگ‌های ایران روس که منجر به معاهده‌ی هنوز جگرسوز ترکمانچای شد، هم ولیعهد دلاور عباس میرزا و هم وزیر آموخته میرزا ابولقاسم قائم‌مقام فراهانی برآن بودند که شروع جنگ با روس، منات (پول روسی) و ملات می‌خواهد و اکنون هیچ‌کدام را در خزانه یافت نمی‌توان کرد پس باید خواری خار را تا وقت مناسب در جگر تحمل کرد. اما بیگانگان با میانه‌روی چنان روی ترش کردند که انگار ولیعهد و قائم مقام ترسیده‌اند و یا پیشکش از روس ستانده‌اند! و شد آنچه تا هنوز مرثیه و مدیحه‌اش ورد زبان خرد و درشت آنانیست که دل در گرو ایران زمین دارند.

۵۰ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

النهاییه این‌که اگر سیاست‌ورزی در چهارچوب دولت-ملت و الزاماتش را هم فروبگذاریم و به سنت وزارت و اندرزنامه‌نویسی این سرزمین نگاهی بیفکنیم باز رسم میانه‌روی و خلاقیت را در امن و ایمن نگاه داشتن تا سرحد توان از پرتکرارترین سطور نصیحت‌الملوک‌ها و اخلاق ناصری‌هاست. اگر لهیب خطوط پرننگ نزاع‌های سیاسی که گاه تا برکندن بیخ میخ خیمه رقیب هم پیش می‌روند بگذارند تا احساسات سیاسی مردم خردمندانه و ملیح‌تر تربیت شود می‌توان انتظار دوره‌های پیاپی و پرننگ‌تری از میانه‌روی را داشت. آنجا که میوه‌های پرثمر این درخت چنان کام مردمان که غایت سیاست‌اند را شیرین کند که ذهنیت و برگ رأیشان بشود مصداق «آنچه به جایی نرسد فریاد است» و هیچ فریاد خارج از تعادل و میانه‌روی جایی را در رخت‌آویز سیاسی ایران اشغال نکند.

□ چرا سلیمانی شد؟

دیماه هنوز دل به نیمه نداده است که سال‌سوک سردار قاسم سلیمانی باز بیشتر به جان اهل نظر در اقصای عالم می‌زند و اگر اهل انکار و قبیله‌ی «ان قلت» هم باشید باز تاثیر و تاثر مردان بزرگ که حکم دردانه و کیمیای زمان و زمانه را دارند نمی‌توانید انکار کنید که «هنرهای مردان نشاید نهفت». اما چرا علی‌رغم ارجمندی بسیاریانی در درازنای تاریخ یکی می‌شود چون ژنرال سلیمانی که محب و محارب هر دو در نبودنش به تامل و تحلیل مشغولند و نمی‌توانند یکسره نادیده بیانگارند که نور را بستن تمام پنجره‌ها و منافذ نیز نمی‌تواند در پستوی خانه‌ها نهران کند.

در نوشتار ذیل برآنم تا دلایل طنین و تکرار نام سرلشکر سلیمانی را از نگاه و برداشت این قلم بر این صفحات رقم بزنم تا شاید آیین بزرگی و آویختن ردا به فتوت بر سر در میهمانخانه‌ی مهمان‌کش رسم شود تا فریاد از این فرهادکش را شیرین خیالان نیز بنیوشند.

۱. ردا دوخته در روستا:

در حافظه مردم ایران زمین اهل نظام و یا دقیق‌تر کبار این جماعت به‌طور تاریخی در اشرافیت فتودال ایران ریشه دارند. درجات را نه از دلاوری‌ها و مدرسه نظام دیدن‌ها که از نسبت‌ها و نسب‌ها و ایضا پیشکش‌ها و وصلت‌ها به دست می‌آوردند. تا پیش از مشروطه سران قشون از شاهزادگان و سبیل‌تابان‌گان عزیزکرده بودند و به رسم نقض و نغز گاهی

۵۴ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

نادرقلی ابیوردی یا عباس میرزایی کمر به لیاقت و همت می‌گماشتند. دیگر این آویز و نشان‌ها را تنها برای مراسم بارعام و رژه‌های به بالماسکه شبیه می‌خواستند و به وقت نیاز و هنگامه نبرد با اجنبی در نخجیرگاه و بزم به پناه می‌رفتند. در همین ایران‌زمین ژنرال‌های ارتش رضاشاهی هنر عظیمی در سرکوب و منکوب کردن عشایر ایران از خود نشان دادند و سپهبد رزم‌آرا مفتخر به تلف کردن کرور- کرور نفوس و احشام قبایل لر در مسیر کوچ اجباری بود. قمرالملوک وزیری بانوی خنیاگر ایرانی که در فتوت و فتاده‌نوازی‌اش حکایات مکرر کرده‌اند به یاد می‌آورد که شبی شمع محفل سپهبد امیراحمدی در خانه بیلاقی ژنرال بوده است. سپهبد از حنجره‌ی قمر چنان به وجد می‌آید که از کیسه جواهرش گوشواره‌ای پیشکش غنای قمر می‌کند اما بر طلا هنوز تکه گوشت گوش دختر لر باقی بود و یغمایی به شقاوت تمام که قصاب لرستان در حق هموطن به کار برده بود.

و در سال‌های بعدتر هم مناسب نظامی پیشکش گلوله ندیده‌های مرکز نشین بود تا بر حشمت و شوکت بیفزایند و تنها خصم و خشم ملت خویش باشند و تبخترشان اسباب هراس و رشک رعیت بینوا. در شهریور سال ۱۳۲۰ آن همه ژنرال و کوپال هنوز سه گلوله شلیک نشده گریخته و تاب نیاوردند اما چندی که گذشت باز برای یغما و سرکوب رعیت در سی تیر و بیست‌وهشت مرداد به میدان آمدند. اگر بخواهیم مسیر انصاف را یکسره مسدود نکنیم در همین میان و میانه بودند کلنل محمدتقی‌خان پسیان‌ها که در راه ملت سر دادند و یا ارتشبد شهید قرنی که سعی وافر کردند تا در تیرگی به قدر وسع چراغی بیفروزند. اما شهید قاسم سلیمانی روستازاده‌ای ساده از یک خانواده معمولی جامعه ایران بود

چرا سلیمانی شد؟ ■ ۵۵

که کمر همت به اعتقاد و عمل بست و نان از بازوی توکل و همت خویش نوش کرد. نسل برآمده از جنگ مصداق همان دیالوگ حبیب رضایی در نقش عباس مظلوم فیلم «آژانس شیشه‌ای» ساخته‌ی ابراهیم حاتمی‌کیا هستند که گفت «من کشاورز بودم با تراکتور سر زمین، جنگ شد، رفتم. بعد هشت سال برگشتم سر زمینم... همون تراکتور هم نبود» حکایت مردمان عادی جامعه که دل به سرزمین و پیرشان دادند و تن از خطر دور نداشتند و نه اهل نمایش و طمطراق بودند و نه خصم جان خودی و کرنشگر اجنبی. سردار سلیمانی در میانه میدان‌های نبرد حضور مستمر و میدانی داشت و امیر مرکز نشین نبود. در میانه‌ی چنین همتی یقیناً لیاقت و اخلاص می‌روید و تاثیرات بزرگ در کشور و منطقه بر جای می‌ماند که دوست و خصم را توان انکار آن نیست.

۲. مرگی چنین میانه‌ی میدانم ارزوست:

اگر مهابت مرگ را فراوانی و تنوع رخ دادنش تا هنوز از ذهن‌ها نزدوده است پس لاجرم در برابر این پایان تفاسیر را به کناری نهاد و یکسره دل به قضا و دریای عدم سپرد. لیک برای مردانی یکسره متفاوت کیفیت رحیل نیز چون آیین زندگانی باید یکسره متفاوت و لایق شانه‌های ستبرشان دوخته شود. بشود حکایت همان سوخته که هیچ خبرش باز نیامد. به اسطوره بنگریم نیز این تمنای «مرگی، نه چون من یا نه چون تو» را نیک در می‌یابیم. سیاوشش برای حفظ پاکدامنی و رسم تهمت‌نی از آتش کید و رشک‌ها می‌جهد و جان جوان را نثار می‌کند و تا هنوز به روایت سیمن بانوی دانشور در کتابت سوشونش زنان سوگوار «سوگ سیاوش» هستند. و دیگر سید موسی صدر که امام یوسف‌کیشان عالم

۵۶ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

بود و چنان قبای مهرش گسترده که مسیح لبنان خواندندش و عاقبت به سرنوشتی مهیب چنان بالش سوخت که شیفتگانش را هیچ خبر نیامد و تا هنوز هم کسانی چشم به در دارند تا مگر خبری آید مشتاقان را... زیستی چنان پایانی چنین را نیز طلب می‌کند و برای سردار قاسم سلیمانی پایانی مگر شهادت آن هم چنین مظلومانه سزاوار نبود. در پیوند با فرهنگ عاشورا و در سرزمین عراق چنین دستی از جفای اشقیا باقی بماند مگر جز نسب بردن به ابالفضل العباس است؟

۳. به عمل کار برآید/ به سخنرانی (سخندانی) نیست!:

در سرزمینی که پادشاهان سخن بسیارند و شاعرش در ذم کسی نگاشته بود «بردار سخن خویش آویختمش» تندر فصاحت در میدان بلاغت یکه‌تازی‌ها و دلبری‌ها می‌کند. جماعتی برآند که همین صاحب سخن و شفاهی بودن باعث شده تا میراث معماری تمدن ایران باستان در مقایسه با تمدن‌های مشابه در روم و مصر بسیار کمتر باشد. این که کسی فراتر از سخن مرد میدان عمل باشد چنان کمیاب است که مردمان چنین یگانه و دردانه‌هایی را چون نگین انگشتی در میان محبت خویش می‌گیرند. روزگاری سرداران در سنگرهای امن دور از میدان سهمگین نبرد از سرباز می‌خواستند که سر ببازد! یا در حالی که خود و خویشان‌شان در خوان نعمت‌ها به تمتع و تداؤد مشغولیت مدام و بدون مرخصی مشغول بودند مردمان را به صرفه‌جویی و زندگی زهدورزانه دعوت می‌نمودند و این خود حکایتی ممتد در این سامان است. لیک شهید سلیمانی خود در میانه هولناک‌ترین میادین پیش و بیش از هر سربازی جانبازی می‌کرد. عالم اهل عمل بودن خود بهترین مبلغ و انگیزه برای ماندگاری و احترام

چرا سلیمانی شد؟ ■ ۵۷

است و این به تمامی در سلوک ایشان نمود داشت.

۴. بسیار سفر باید تا پخته شود خامی:

انسان با محدود ماندن در اقلیم محلی یا معاشرت با تعدادی مشخص و محدود و معلوم افقی چون آستان سیمرغ نخواهد گشود و ماهی کوچک برکه‌های فراموش شده نهایت ادارکش از گیتی خواهد بود. فتحعلی‌شاه قاجار چنان از آنچه بیرون از مرکز دارالخلافه می‌گذشت بی‌اطلاع بود که می‌پنداشت برای رسیدن به سرزمین جدید ینگه دنیا (ایالات متحده آمریکا) باید همین جایی که نشسته است را حفر کند و برای این کار چند مقنی اجیر کرده بود! لیک جهان‌دیدگی و معاشرت و مجالست دید انسان را گشوده و رویش را گشاده می‌گرداند تا اقوال را بشنود و احوال را بنگرد و آیین جهان‌داری و مردم‌نوازی از بر کند. ژنرال بزرگ ایرانی هم در افغانستان حضور و همیاری دیرپا داشت و هم در کردستان عراق. دست یاری بارزانی در فتنه داعش را گرم فشرد و مناسبات درونی سوریه را هم با اشراف کامل درک می‌نمود. این ویژگی‌ها از ایشان یک شخصیت معتبر و صاحب وزن در خاورمیانه و جهان ساخته بود نقل و قولش محل اعتبار و احترام بود. این تفاوت یک چهره محلی، ملی یا جهانیست که در سیمای ایشان به تمامی قابل احصا بود.

آخر اینکه مردان بزرگ بیهوده و ارزان به چنین جایگاهی تکیه نمی‌زنند و بخشی از تاریخ را از آن خود نمی‌کنند. در مسیر حیات تاریخی یک سرزمین تعداد و تعدد این‌گونه وجودها ناچیز و غنیمت است. پس برای حیات سرفراز یک ملت بزرگ و مدعی باید به تعالی و نمو این‌سان وجودهای مستعد مدد رسانید و در صیانت همه جانبه از

۵۸ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

آنان سعی وافر داشت که ملت‌ها به بهترین فرزندان‌شان در گیتی بالنده و در عدد صاحبان شوکت و شخصیت به شمار می‌آیند.

□ دیمه ناتم

از گریز شاه تا گزیر شاپور بختیار

چهار روز مانده به اتمام سورت سرمای دیماه سالروز خروج آخرین پادشاه ایران از کشور است. رفتنی که امید بازآمدن در چشمان ابری محمدرضا پهلوی را حجاری همیشگی بر سنگ‌نوشته‌های خاطرات این سرزمین دیرسال نمود. شاید تصاویر چشم‌های اشکبار پهلوی دوم در فرودگاه مهرآباد آشناترین به چشم‌زادگان و بالیدگان سال‌های اخیر و آن سال‌ها باشد. به بهانه‌ی آن روزها و به بهای بذل زمان و توجهی می‌توان چند یادآوری باریک‌تر از مو از آن روزهای انتهایی اولین ماه زمستان در سال ۱۳۵۷ خورشیدی داشت. سالی که تا همین چندی قبل ترش نه خورشیدی که شاهنشاهی نام گرفته بود و باز به تعجیل برای صیانت از تاج شد ۱۳۵۷. باری تغییر به هنگام شکستن تقارها کم به روزگار این ملک کهنسال بر دیده مردمان نگذشته است.

۱. رفتن عادتش بود:

شخصیت بالیده در حرمسرا و میان پدری قلدر اما نه قلندر و پناه به دامن مادری برای در امن و امان ماندن از پهلوی دوم شخصیتی گریزپا و چمدان به دست ساخته بود. تا پیش از دیماه سال ۱۳۵۷ نیز سه بار دیگر چمدان سفر و خروج از ایران را بسته بود. او می‌خواست پادشاه روز بزم و رژه باشد نه روزهای رزم و نبردهای هول. اول بار در مواجهه با احمد قوام‌السلطنه نخست‌وزیر اشرافی و بازمانده‌ی کهن سیاستان ایرانی بالیده

۶۲ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

عصر مشروطه در سال ۱۳۲۵ قصد ترک کشور به سر شاه جوان زده بود. او که خود را هم‌اورد قوام نمی‌دید و می‌پنداشت چون طفلی بی‌پناه پدر که کوپال و مختار (صدر مهیب پلیس سیاسی پهلوی اول و نوازنده‌ی چیره‌دست ویولون) را در آستین داشت در چنگال شمشیر پولادین روزهای رزم (عنوانی که شهید مدرس برای احمد قوام به کار می‌برد) گرفتار آمده است. شهریار جوان می‌پنداشت قوام در تباری با سرخ‌های شمالی قصد اعلان پایان سلطنت و آغاز جمهوری به ریاست جمهوری خودش را دارد. از هراس قتل خودش توسط روس‌ها چمدان‌ها را بسته و قصد خروج از کشور را داشت که با میانداری خواهر توأمانش اشرف و برادر جسورش علیرضا توانستند به ظرائف و حیلی قوام‌السلطنه را از دور خارج کنند. در آن قضایا هم علیرضا و اشرف توانستند شاه را از خروج از کشور منصرف کنند و به او اطمینان دهند که سریر و سربندش را صیانت خواهند کرد.

دوم در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت چون قافیه به تنگ آمد و نخست‌وزیر، اشرف و ملکه‌ی مادر را از کشور اخراج کرد؛ شاه باز رنگ و قافیه باخته عزم خروج از کشور به همراه ملکه ثریا را کرد. اصرارهای مکررش به سفیر بریتانیا برای خروج از کشور در اوراق مخابره‌ای سفارت بریتانیا در تهران مکتوب و مشهود است. نهایتاً چمدان بسته به همراه ملکه ثریا در ۹ اسفند سال ۱۳۳۱ عزم خروج از کشور به وسیله رادیو قرائت می‌شود. که این بار با میانداری دسته‌هایی از «قمه پرشالداران» و هراسندگان از ایران کمونیست‌زده‌ی پشاشاه، باز پای پلکان هواپیما بازگشت. لیک در جریان کودتای ۲۸ مردادماه سال ۱۳۳۲ امضای فرمان نخست‌وزیری زاهدی و عزل مصدق را منوط به

دیمه نامتام؛ از گریز شاه تا گزیر شاپور بختیار ■ ۶۳

خروجش از کشور نمود. و فرمان را دقیقاً پای هواپیمای کوچک سسنای دوموتوره‌اش در رامسر توشیح نمود. هنوز غبارهای ۲۵ مرداد و کودتای ناکام فرونشسته بود که شاه با خلبانی سرهنگ خاتم که بعدها برای این خدمتش ازدواج با فاطمه پهلوی خواهر ناتنی شاه از ملکه عصمت را صله ستانده بود بغداد را رد کرده در مسیر رم بود. و تا تلگراف زاهدی مبنی بر امن و امان شدن پاتخت دارالخلافه به هتل اکسلسیور رم نرسید هرگز چمدان‌ها را برای بازگشت نبست. در مدت اقامت رم هم از مهمانداری سخاوتمندانه‌ی مراد اریه سرمایه‌سالار کلیمی ایرانی بهره‌مند شد که البته در ۲۵ سال بعد سلطنتش به تمامی جبران مافات نمود. همان ایام دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه وقت به سفیر ایران دستور داده بود هیچگونه ارتباطی با این فراری برقرار نکند.

در جریان نهضت اسلامی در سال ۱۳۴۲ باز در مقابل تظاهرات مردمی شاه رنگ و قافیه باخته عزم چمدان و فرنگ می‌کند. اسدالله علم و منوچهر اقبال یاران خطر و حذرش به میان آمده دلگرمی می‌دهند که تنها کاری که اعلی‌حضرت انجام بدهند ماندن در کاخ و سپردن سرکوب متجاسیرین به جان‌نثاران باشد. اسدالله علم شخصاً از محل نخست‌وزیری عملیات سرکوب را در خرداد سال ۱۳۴۲ راهبری می‌کند و این‌گونه تخت طاووس به خرج دیگران و سان پیروزی دیدن شاه خاتمه می‌یابد. انگار عادت چیدن ثمر جهد دیگران به عادتی دیرین برای شاه تبدیل شده بود. باز انگار در دیمه سال ۱۳۵۷ هم گمان می‌کرد باز کسانی چون مرداد داغ و بی‌آزم کودتایی خواهند کرد و یا مردمانی را چون خرداد سخت آزمون سال ۱۳۴۲ به گلوله خواهند بست و او باز خواهد گشت لیک انگار این بار رفتن را سر باز آمدنی نبود.

۶۴ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

۲. ژست شاه مشروطه:

آفتاب صلاة ظهر در تهران دیمه سال پنجاه و شش به دیوار نتابیده بود که خبرنگاران منتظر پوشش خبر شاه در فرودگاه آریامهر آن روز و مهرآباد امروز انتظار می‌کشیدند و شاه علت تاخیر در خروجش را انتظار برای شنیدن رای اعتماد مجلس به نخست وزیری شاپور بختیار اعلان می‌کند تا از نظر موافق مجلس، طبق قانون اساسی مشروطه مطمئن شود. انگار از یاد برده بود در ۲۵ سال اخیر و آخر سلطنتش هیچ وقع و اعتنایی برای روح مشروطیت و جسم پارلمان در ایران باقی نگذاشته بود. و مجلسیان تنها به مطیع امر همایونی مبدل گشته بودند و نخست وزیر مبسوط الید مشروطه تنها چون منوچهر اقبال و اسدالله علم و امیرعباس هویدای بداقبال تنها نوکر اعلی حضرت بودند و می‌نمودند. سوگ‌آور آنکه خود این جنابان هم مفتخر به عنوان نوکری و چاکری اعلی حضرت بودند. وقتی نهال مشروطه که حاصل آرزو و جانبازی آحاد مختلف نفوس ملت ایران بود چنین و چنان لگدمال شد که پهلوی پدر مجلس را طویله خواند و پسر بر علیه نخست وزیر قانونی دست به کودتا زد دیگر قانونی و جانی از مشروطه ایرانی برجا نمانده بود. شاه می‌خواست باز در میانه بلند شدن ظنین اعتراض در جلد پادشاه مصلوب‌الاختیار مشروطه فروبرود و ردای بی‌گناهان را برتن کرده گناه را با دستگیری هویدا و نصیری رفع و رجوع کند. لیک از آن نهال به طوفان نشسته‌ی ۱۲۸۵ هیچ برجای نمانده بود تا بتواند ردای ژنده‌ی خویش را بر آن بیاویزد.

۳. یاران، عیاران، بادسنج‌ها:

در آخرین تصاویر به جا مانده از خروج شاه یک نظامی بر پاهای شاه

دیمه نامتام؛ از گریز شاه تا گزیر شاپور بختیار ■ ۶۵

افتاده و اشک می‌ریزد. ارتشبد ربیعی صاحب آن تصویر است. کسی که به روایت شاه در کتاب پاسخ به تاریخ از اعلیٰ حضرت می‌خواهد نرود و تنها دو ساعت به او مهلت دهد تا تمام شورشین را سرکوب و منکوب کند. ارتشبد ربیعی پس از خروج شاه در تلاش تمام بود تا به انحای مختلف با انقلابیون رابطه برقرار کند و ریاستش بر نیروی هوایی انقلاب را تضمین کند! ربیعی در فاصله ۲۲ بهمن تا دستگیری اش مدام با واسطه برای مهندس بازرگان نخست وزیر دولت موقت پیغام و گلایه می‌فرستاد که چرا حکم تمدید ریاستش زودتر صادر نمی‌شود. در دادگاه انقلاب به ریاست شیخ صادق خلخالی ربیعی در دفاع از خود، شاه را مقصر تمام آنچه رفته بود دانست و گفت «امریکایی‌ها شاه را مثل موش آب کشیده از کشور بیرون انداختند».

خلبان پرواز آخر شاه کاپیتان اکبر معزی سال‌ها قبل از آن تاریخ دل به گروه چریکی بدنام سال‌های بعد سپرده بود و در خاطراتش روایت می‌کرد که از اطوار و رفتار خاندان سلطنتی دچار اشمئزاز و رویگردانی شدید بوده و به کمال میل پرواز آخر را برای خروج این جماعت انجام داده است. اکبر معزی همان است که در سال ۱۳۶۰ هدایت پرواز گریز ابوالحسن بنی‌صدر و مسعود رجوی (سرکرده سازمان مجاهدین) (منافقین) خلق را بر عهده داشت.

سر آخر این که شاپور بختیار با سابقه حضور در جبهه ملی پنداشت می‌تواند با پذیرش نخست وزیری بزرگترین قمار سیاسی‌اش را رقم بزند. داریوش فروهر روایت می‌کند در جلسه جبهه ملی به بختیار برای تمایزش به قبول نخست وزیری اعتراض شده است و او پاسخ داده که پیرسال است و این آخرین قمار سیاسی‌اش! و احتمالاً می‌خواست به هر

۶۶ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

لطایف الحیل از این آخرین بخت‌آزمایی پیروز بیرون بیاید و شد مصدق
«هر کس که ننشیند به جای خویشتن / افتد و بیند سزای خویشتن».

□ حجاب تجدد

هفدهم دیماه را روز تاریخی صدور فرمان کشف حجاب از جانب سرسلسله‌ی پهلوی در تقویم خورشیدی می‌نامند. این پیشوند کشف برای حجاب، خود باب هزار معمای نگشوده است که کشف در نوشتارهای پارسی بیشتر نزدیک به مضمون یافتن و جستن بکار می‌رود. چیزی مشابه کشف الکل توسط رازی یا کشف جرم توسط کارآگاهان اداره تأمینات. لیک لابد میل ملوکانه بر استعمال واژه‌ی کشف بوده و در مرز پرگهر کدام جنبنده را یارای سرجنابیدن در مقابل رای خسروان بود؟ پس در کف شیر نر خونخواره‌ای/ غیر تسلیم (کسره طفیلی میم) رضا کو چاره‌ای؟

این که کسی با بازوان ستبر و تبری دهشتناک در دست اراده خویش را بر دیگر ابنا تحمیل کند و بخواهد بر انکراالصواتش تصدیق نوای بلبل بززند چندان با تاریخ بشر بیگانه نیست و انگار تا همین امروز هم در شمایی نو و قالبی درخور روزگار غالب خلق الله می‌شود. روزگاری شاعری بینوا را به جرم گل فرمودید و گهربار صادر نمودید نگفتن بر اشعار خودخوانده خاقان مغفور به طویله بستند تا با احشام دمخور شود بلکه نعت نعمت از آنان بیاموزد و قدر شعر بفهمد و حد نگاه دارد.

باری سخن به درازا رفت که کشف حجاب رضاشاه را در آن روزگار کسی نتوانست سربلند کند که شهریارا! این که شما می‌کنی کدامین اولویت این رعیت بلاکش و از پافتاده است؟ در پیوند میان خودکامگی و

۷۰ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

گرممداری در فرهنگ تاریخی این سرزمین برآتم تا از وجوهی نو به پدیده در افتادن با حجاب از سوی پهلوی بنگرم تا ام‌الفساد چماقداری را بیشتر آزرم بشویم مگر رنج تاریخی نوع بشر اندکی التیام بیابد.

۱. کلاهی که پس معرکه جاماند:

توپ‌های کشتی جنگی دریاسالار آلفونسو دالبوکوک پرتغالی که قلاع گلین و دروازه‌های ناکام هرمز و گمبرون را لرزند ساکنان سبیل تابانده‌ی عمارت عالی‌قاپو دانستند که در دیگر بلاد خبرهایی است و این بوی باروت مطلع آن خبرهای موهوم و نامعلوم. لیک هنوز چنان و چندان میان مغربیان و صوفیان و مرشدان کامل باب عالی و عالی‌قاپو فاصله‌ی نوری ایجاد نگشته بود که باب سیادت و فاعلی و عاملی گشوده شود. لیک غرش توپ‌های ارتش روسیه تزاری و یورش بی‌شرمانه‌شان به اراضی ممالک محروسه ایران نیک نشان داد که رشادت عباس میرزا ولیعهد و حرز و هزار حذر اهل نظر را افاقه‌ای نیست و آن طلعه اینک به تفاوتی شگرف انجامیده است. برون داد اولیه گشودن راز علوم در مغرب زمین قشون‌آرایی و سرزمین‌گشایی با تمام قوای بریه و بحریه بود. قشون عباس میرزا در مواجهه با نیروهای روسی به علمداری ژنرال پاسکیوویچ برای بار نخست با دوربین و نقشه‌برداری و وفور سلاح گرم و قشون منظم مواجه شدند و نیک دریافتند انگار یگانه‌جانبازی و عرق افاقه نمی‌کند. حاصل تحیر و حرمان ولیعهد که از موسیو ژوبر فرانسوی پرسید «نمی‌دانم این قدرتی که شما اروپایی‌ها را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟ شما در قشون جنگیدن و فتح کردن و بکار بردن قوای عقلیه متبحرید و حال آنکه ما در جهل و

حجاب تجدد ■ ۷۱

شغب غوطهور و بندرت آتیه را در نظر می‌گیریم. مگر جمعیت و حاصلخیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است؟ یا آفتاب که قبل از رسیدن به شما به ما می‌تابد تأثیرات مفیدش در سر ما کمتر از شماست؟» این درر کلام که بر لسان عباس میرزا جاری شد همان لغغه زبان اهل تفکر و تامل ایران زمین تا دو قرن بعد شد که چرا آنان رفتند و ما ماندیم؟ و این میان از بغض ادبار آوار شده بر ملک و مردمان هرکس از ظن خود یار شد و شروع به تفسیر و چاره‌گشایی نمود. یکی چون سید حسن تقی‌زاده چاره ادبار را در این یافت که از فرق سر تا نوک پا غربی شویم.... جماعتی راه را در چنگ زدن به ریسمان ایران باستان یافتند و به انتشار ایرانشهر و کاوه در آنسوی جهان پرداختند. باز گروهی به تقابل شریعت آمدند که ما زنگار خرقه و خرافات را بزداییم کشتی‌های بخارمان و توپ‌های شراپنلمان به غرش و سوت در آبهای جهان مشغول خواهند گشت. در دیگر بلاد مشرق میانه هم حکایت به همین روال بود. در مصر زیر چکمه‌ی استعمارگران نیز کسانی قامت اندیشه به مردی برگماشتند. کسانی ریشه را در عسرت عصر دین و تسلط صلیبیون یافتند و بنیان برادری اسلامی را بگذاشتند که تداومش شد رشید رضا و کواکبی... در ایران ناصری خودمان هم سید جمال‌الدین اسدآبادی بیشترین قرابت را با این اندیشه یافت. لیک در میدان عمل نه عزم و اهتمام و امکانی برای اجرای طرق خروج از ادبار ممکن آمد و نه امیران پای بشکسته مملکت‌های شرق نزدیک سرشار از انگیزه و تهی از هراس بودند تا میان و میدان را بگشایند. ناصرالدین شاه قاجار پس از چند مانور تجدد و وارد کردن چراغ برق و خیابان لاله‌زار تا عرصه را تنگ دید گفت «نخست وزیری می‌خواهد که فرق بروکسل و کرک

۷۲ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

بروکلی را نداند» و آخر سر هم طعمه‌ی رضای شاهشکار شد... و مردمان به روایت نوه‌ی میرزارضا کرمانی تا سال‌ها لعن و نفرین نعش بردار رضا می‌کردند و کلوخ سنگ بر سر اعقابش و ناصرالدین شاه را شاه شهید می‌خواندند، تو خود حدیث گشوده بخوان از این چند خط. لیک برآمدن پهلوی و علیرغم پشت سر نهادن انقلاب مهیب مشروطه هنوز هیچ اجماعی بر سر نفی استبداد و پذیرش آرای اهل نظر و اکابر بر سر خروج از ادبار و گشودن اقبال بر روی رعیت وجود نداشت. هنوز میان شهروند و رعیت فاصله‌ای بود که با قطار دودی شاه عبدالعظیم(ع) به دارالخلافه قابل رفع و رجوع نبود.

۲. آیین قلدری و نه قلندری:

در غائله برگرفتن حجاب به قوت یاورها و تامیناتی‌ها در روزگار پهلوی اول آنچه خراشنده اذهان و ذهنین تاریخی ایرانیست بیشتر چرخیدن در بر همان مدار هزارساله‌ی قلدری و چماقداریست. این‌که رضاشاه پهلوی به هر القا و تفکری به این باور رسیده که نوعی از تن‌پوش و سرپوش را برای مرد و زن این ملک بپوشاند یا نپوشاند و این باید به هر ضرب و درفشی بشود چون همان‌گونه که در سطور بالایی نوشتار آمد «در کف شیر نر خونخواره‌ای / غیر تسلیم رضا کو چاره‌ای. بیت فوق در حقیقت «تسلیم و رضا» تحریر گشته اما محمدعلی فروغی ذیل دادخواهی یکی از بزرگان از مظالم شاه پهلوی چکامه را بدین‌سان تحریر کرده تا به نرمی بدان‌گونه که چینی نازک تنهایی شاه ترک نخورد انتقال مفهوم بنماید.

ادبار تاریخی باز در بزنگاه پوشش‌گریبان ملت و ناظم ملت را در وقایع منتج به دیمه‌ها سال ۱۳۱۴ می‌گیرد. این که شاه یا علی‌اصغر حکمت

حجاب تجدد ■ ۷۳

و چند تنی دیگر در ترکیه‌ی مصطفی کمال پاشا ببینند و بپندارند که آنچه دیده‌اند رای و طریق یگانه نیکبختی است و باید به ضرب و زور بر مردمان حقه کرد. این‌که برای مردمانی که هنوز اندر خم کوچه کمینه بهداشت و خواراک مانده‌اند تولید دردسر اضافه و ایجاد تقار و تضارب بیشتر میان حاکمیت- ملت نمودن چاه ویل قلدری را عمیق‌تر و ایجاد مودت و عدم فاصله میان مفهوم مدرن شهروند- دولت را دیرباب‌تر نمود. در سرزمینی که اگر با اندیشه‌های نوین حکومتداری در مغرب‌زمین بیگانه بود لیک آیین قلندری و بنده نوازی نیکو می‌دانست و تفکر «شر مرسان» به قوت در میان حاکم دارالخلافة و رعیت به خود مشغول جاری و ساری بود برآوردن قلدری به جای قلندی و برگماشتن نظامی نوپای سرزمین به کشیدن آیین و باور هزارساله از سر ناموس مردمان مگر ایجاد بیزاری و پرهیز تاریخی میان مامور نظم و مردم حاصل دیگری دارد؟

غم‌بارترین آوار خودکامگی و قلدری در روزگاران اخیر جراحی جدایی بحرین از میهن در سال ۱۳۴۹ بود. جایی که پادشاهی که تا مرحله پدر تاجدار و خدایگان شاه پیش تاخته بود یک آن تصمیم گرفت که بحرین فقط مروراید دارد و نفتش هم تمام شده پس مهم نیست عوضش آن سه جزیره را با انگلستان قطعی می‌کنیم! جزیره‌ای که تاریخ و تمدنش برای هزاران سال بسته به ایران زمین بود را بدهیم که سه جزیره‌ای که مال خودمان است صله بگیریم...! در قلدری و درفش آن روزگار نه کسی را جرئت اندیشیدن به چیز جز دلخواه شاه بود و نه هیچ خیرخواهی را یارای مخالف‌خوانی و هیچ کارشناسی هم اساساً به بازی گرفته نشد. اگر آیین استبداد چنان شداد و غلاض چنگ به جان رابطه‌ی

۷۴ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

رعیت- امیر نزده بود شاید یگانه سرجنبان کشور شاه خوانده نمی‌شد و کسی می‌توانست دم برییاورد که این کار خطاست! اسدالله علم در روزنوشته خاطراتش به تلخند می‌گوید که «گوینده رادیو تهران خبر انفصال بحرین را چنان می‌خواند که انگار ارتش ظفرمند ما فاتح بحرین گشته است!»

در روزگار قبل‌تر تنها جمع خراج یا گذری و نظری از امیر مواجهه میان زیست طبیعی مردم در اقصای ممالک محروسه با پادشاه بود اما این که برای اندرون و برون مردمان بی‌آنکه برای نان و آبله‌شان فکر بکنی هر دمان نسخه بیچی و به سرنیزه در کامشان بریزی شرنگی تاریخی به بار می‌آورد که تا زدودن تیرگی آن از روان تاریخی خلق خوانها به قوت هفت خوان تهمتن در پیش است.

□ این خشتهای خام

رهبر معظم انقلاب در دیدار ویدئو کنفرانسی با وزیر و پرسنل آموزش و پرورش نکاتی را مطرح فرمودند که می‌تواند فتح بابی باشد برای گفتگوهای ژرف‌تر پیرامون موارد به جان بسته‌ی نوع بشر و شهروند ایرانی به‌طور اخص که می‌تواند اسباب گفتگو و مفاهمه باشد. ایشان بر ارتقای کیفیت مدارس دولتی و این‌که نباید والدین احساس کنند در این مدارس مورد تبعیض در آموزش قرار می‌گیرند تاکید کردند. این‌که آموزش و کیفیت آن در همه جای دنیا کلید ورود به آتیه زندگی و سنجه کیفیت آن است کمتر مورد تردید قرار دارد. در ایران‌زمین به سبب پیوستگی خانوادگی-قبیله‌ای علم‌آموزی ارج والاتری هم دارد و هنر جاودانیست که در تمام ادوار و اعصار از اعتبار و ارجش هیچ کاسته نشده است. بسیاری از ما به یاد داریم که یک پزشک در یک خانواده بزرگ چگونه محل توجه و اعتنا و تفاخر بوده و هست. از قدیم تا کنون فرزندان محروم‌ترین خانواده‌ها در اقصای ایران می‌توانستند با برخورداری از استعداد تحصیلی و تلاش از طریق ورود به رشته‌های مطلوب‌تر سیستم آموزش عالی، آینده خود و خانواده را یکسره دگرگون کند. نکته این‌که قابل انکار نیست که نقش مناسبات مالی و سوادگری در دنیای اکنون و همیشه قابل انکار نیست اما عرصه مهمی چون آموزش و بهداشت را نمی‌تواند و نباید یکسره و یله در اختیار سرمایه‌ی بی‌عنان و اخلاق قرار داد.

۷۸ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

- اگر از ابتدای شروع آموزش کودک و خانواده‌اش درگیر هزار و یک مورد و دغدغه نشوند و احساس تبعیض، و هر چقدر پول بدهی آش می‌خوری! نگردند، سنگ بنای یک جامعه سالم‌تر و انسانی و اسلامی‌تر گذاشته خواهد شد. باید باور کرد که با حلول حلوا گفتن کامی شیرین نمی‌شود و باید به میدان عمل آمد. این‌که والدین از شروع آموزش کودک گرفتار هزار و یک دغدغه از ثبت نام و وجه ستانی به هر بهانه رها کنید تا هم انگیزه و عمل عینی برای فرزندآوری بدون فرسودگی والدین فراهم شود و هم ذهنیت کودک مهبای یک زیست انسانی شود. کودکی که از بدایت چشم‌گشودن به قضاوت شدن و پاداش گرفتن با توان مالی-پرداختی والدینش قضاوت شود تا پایان عمر در هر کسوت و پوششی که باشد، چه پزشک حاذق و چه نقاش و نویسنده مردمان را یکسره با رسید پرداخت‌شان قضاوت و معاشرت خواهد نمود. پس سنگ بنای کج را باید برکند تا دیوار کج تا ثریا را در آتیه همچون خار به چشم پیران میوه‌ی خویش بخشیده‌ی اجتماع نرود.

- نمی‌توان ارزش سرمایه‌گذاری و صرف منابع در آموزش با کیفیت را نادیده گرفت اما می‌توان با بالانبردن بیهوده هزینه‌ها و تکیه بر منابع عمومی کف آموزش برابر و شرافتمندانه را در سرتاسر ایران برقرار کرد. ترمیم پرداختی که در سال‌های اخیر در مورد معلمان صورت گرفته بنای مطلوبیست تا بهانه‌های دیگر را بزدايد و عدالت در توزیع اهالی آموزش را طلب کند.

- بازگشایی مدارس و نحوه و زمان دقیق آن انگار به مرض مسری مورد کنکور گرفتار آمده بود که هر آن و دم تصمیمی و نظری ابراز می‌شد و جزیره سرگردانی و اضطراب مضاعف یگانه حاصل داوطلب و

این خشت‌های خام ■ ۷۹

دانش‌آموز و بیشتر خانواده‌ها گشت. باید به روشی از تصمیم‌سازی برسیم که اولیای امور کمتر سخن بگویند. اما کلام پخته و مشورت شده و در چهارچوب اختیارات و قطعی باشد. این که پراکندگی و بی‌تصمیمی به دانش‌آموز منتقل شود می‌تواند یک ذهنیت معلق و ملق‌پرورش دهد که در بزنگاه‌های زندگی هم جسارت و توان غلبه بر وسواس‌ها برای یک تصمیم را ندارد. شاید گاه یک تصمیم اشتباه اما قطعی و برقرار برای مدتی بهتر از آشفته بازار بی‌تصمیمی و هرکسی چیزی به میان انداختن باشد.

- پیش‌زمینه ساختن یک جامعه سالم و تراز از معبر آموزش با کیفیت و سیستم خدمات بهداشتی فراگیر و ارزان می‌گذرد. این که انسان‌ها مهارت متناسب با علاقه و واقعیت به سهولت در اختیار داشته باشند تا در سن مناسب به حوائج مشروع انسانی خود برسند و نیز بدانند و به چشم ببینند که در ازای کار شرافتمندانه و خدمت به جامعه در وقت افتادگی و رنج‌های جسمانی به حال خود رها نشده و تا بهبود سیستم درمان به آنان خدمت بی‌منت می‌دهد. این سنگ بنای یک انسان کمتر عصبانیست که در میانه دویدن و دریدن‌های صرف سیستم سرمایه‌داری یله و بی‌آزرم گرفتار نمی‌شود. در صفحه اول دفترچه‌های خدمات درمانی جمله‌ای از مقام معظم رهبريست که مضمون آن مشتمل بر این است که بیمار جز رنج بیماری نباید هیچ رنج دیگری متحمل شود. آری همین دانش‌آموزان امروز سیستم درمان فردا و تصمیم‌سازان آتیه همین سرزمین هستند. آنها را نیکو دریابیم و نگذاریم باز روزی و سالی، کسی در همین سطور بنگارد از ما که گذشت این نسل را دریابید. خشت‌های خام امروز که نوباوگان و نوجویان علم و مهارت زندگی در سیستم

۸۰ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

آموزش ما هستند یقیناً خشت‌های پخته‌ای خواهند شد که دیوار و سقف این سرزمین را خواهند ساخت. کارکرد امروز ما فردای بنا را خواهد ساخت.

□ ... و حالا پادشاهی نسبتاً متحد اسپانیا!!

پادشاهی اسپانیا در کنار پرتغال تشکیل دهندگان شبه جزیره ایبری هستند و در کنار ایتالیا، پرتغال و یونان گروه خوک‌ها یا اقتصادهای شکننده اروپا را تشکیل می‌دهند (از حروف ابتدای نام این کشورها نام مستعار خوک به دست می‌آید). شاید نکات مشترک و جالب میان اسپانیا و ایران با توجه به بعد مسافت و تفاوت‌های نژادی دینی چندان قابل باور نباشد اما تاملی عمیق‌تر نکات کمتر دیده شده و جالبی را پیش روی مخاطب قرار می‌دهد که در ادامه به برخی از این نکات اشاره می‌کنیم.

۱. فتح دو سرزمین به دست اعراب مسلمان: سقوط امپراطوری

ساسانی به دست اعراب مسلمان در زمان خلیفه دوم آغاز پایان پادشاهی‌های پارسی و شروع ادغام عنصر ایرانی و اسلامی در ایران بوده است که تا اکنون هم ادامه دارد. در زمان خلفای اموی اسپانیا هم از طریق مسلمانان مورو که از اعراب شمال آفریقا بودند تسخیر شد و پادشاهی هفتصد ساله مسلمانان در اسپانیا آغاز شد که تاثیرات آن در حوزه معماری در شهرهایی چون گرانادا و کوردوبا و ایالت اندلس همچنان پابرجاست اما میراث مسیحی- رومی اسپانیایی‌ها و فرمان جنگ مقدس پاپ نهایتاً اسپانیا را از فرمان موروه‌های مسلمان خارج کرد و امپراطوری اسپانیای مسیحی متولد شد. اعراب مسلمان ایران را گشودند و اسلام با فرهنگ و سنن ایرانی ادغام شد و اعقاب همین اعراب مهاجم هم ایرانی شدند و این ترکیب اسلام ایرانی را پذیرفتند و در اسپانیا

۸۴ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

اعراب مسلمان پس از هفتصد سال بیرون رفتن و تنها کاخ الحمرا و یادگاری‌های کم‌رمق دیگر بجا نهادند.

۲. امپراطوری‌های رفته از یاد: هر دو ملت ایران و اسپانیا میراث‌دار

امپراطوری‌های بزرگی هستند که هنوز هم در مواجهه با ناکامی و خسران‌های امروز به یاد و دریغای دیروز آنها پناه می‌برند. امپراطوری هخامنشی و کوروش بزرگ که تا مصر و اروپای شرقی را قلمرو خود کرده بود هنوز هم مایه حسرت و حرمان ایرانیان بوده است و امپراطوری مستعمراتی قرون پانزده و شانزده اسپانیا که از فلیپین تا بخش بسیار یزرگی از قاره آمریکا را دربر می‌گرفته است و قبل از امپراطوری بریتانیا به عدم غروب خورشید در آن شهرت داشت، امروز به خاطراتی دور برای مردمان اسپانیا تبدیل شده است. ظهور امپراطوری‌هایی چون هلند و بریتانیا عملاً در همان قرون شانزده و هفده امپراطوری اسپانیا را از میان برد و مستعمرات پر شمار آن هم به استقلال رسیدند.

۳. آخرین نخست وزیر و ملکه زیبا در اسپانیا: شاید جالب باشد

بدانیم شاپور بختیار آخرین نخست وزیر رژیم پادشاهی ایران در ابتدای جوانی و حضور در فرانسه به جریان‌های ضد فاشیستی در اروپا تمایل پیدا می‌کند و از طریق مرز فرانسه وارد اسپانیا شده در کنار جمهوری خواهان این کشور در جنگ‌های داخلی اسپانیا بر علیه نیروهای ژنرال فرانکو و سلطنت‌طلبان اسپانیا می‌جنگد!! و دیر اینکه دختر عموی شاپور بختیار ملکه ثریا اسفندیاری بختیاری همسر دوم محمدرضا شاه پهلوی هم در ماربلای اسپانیا در کنار ویلای ملک عبدالله پادشاه سابق عربستان صاحب ویلایی خوش منظر بوده و تعطیلات خود را عموماً در اسپانیا می‌گذرانیده است. ملکه ثریا چه در زمانی که ملکه ایران بود و چه

... و حالا پادشاهی نسبتاً متحد اسپانیا!! ■ ۸۵

پس از جدایی از شاه به شدت مورد احترام و توجه ژنرال فرانکو دیکتاتور نظامی وقت اسپانیا بود و عموماً در موسم گاوبازی که ورزش به شدت مورد توجه در اسپانیاست، در ایالت پامپلونا جایی که سال‌ها بعد جواد نکونام و مسعود شجاعی در اوساسونا تیم آن ایالات بازی کردند در جایگاه مهمانان ویژه در کنار ژنرال فرانکو به تماشای مسابقات گاوبازی می‌نشست.

۴. از تلطیف قدرت تا کناره‌گیری مسالمت‌آمیز: نوع مواجهه با قدرت در نحوه انتقال و دل‌کندن از آن در برش‌هایی خاص از تاریخ اسپانیا می‌تواند برای ساکنان مناطقی چون خاورمیانه قابل توجه باشد. پس از مرگ ژنرال فرانکو نظامی خشن و رهبر اسپانیا طبق قانون خوان کارلوس اول به پادشاهی رسید. خوان کارلوس اما به راه دموکراسی رفت. پارلمان و انتخابات را احیا کرد، درصدی از خودمختاری را به ایالات ناآرام بخشید و پروسه دموکراسی پس از فرانکو را با کاستن از قدرت خود آغاز کرد. خوان کارلوس در اقدام کم‌نظیر دیگر در زمانی حیات و سلامت خود از قدرت کناره‌گیری کرد و آن را به فرزندش فیلیپ ششم واگذار کرد تا الگوی حکومت تا وقت مرگ را نقض کند.

۵. جزایر مورد مناقشه از ایران تا اسپانیا: در ایران پس از خروج بریتانیا از خلیج فارس در سال ۱۹۷۱ جزایر سه‌گانه تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی به حاکمیت ایران بازگشتند و البته در اقدامی مشکوک و مجهول ایران برای اعاده حاکمیتش بر بحرین تلاشی نکرد. در تمام این سال‌ها امارات متحده عربی با پشتیبانی برخی قدرت‌های غربی و اجماعی از کشورهای عرب ادعای مالکیت بر جزایر ایرانی را مطرح کرده است و صد البته به جایی هم نرسیده است. در اسپانیا هم مورد

۸۶ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

نسبتاً مشابهی وجود دارد. اسپانیا جزایر پرخیل، سبتیه و ملیله را در کنترل دارد که همواره مورد ادعای کشور مراکش بوده و هستند و حتی در مورد جزیره پرخیل به درگیری نظامی و کشته شدن نظامیان اسپانیایی و مراکشی منجر شده است.

۶. **اصغر در اسپانیا:** اصغر فرهادی طی سال‌های اخیر با موفقیت‌های کم‌نظیر در عرصه سینما یکی از پرتکرارترین نام‌های ایرانی در جهان است. فرهادی اخیرترین فیلمش را در اسپانیا جلو دوربین برده است و با برادران آلمادوآر که از نام‌داران سینمای اسپانیا در جهان هستند همکاری کرده است. خانم پنه لوپه کروز هنرپیشه نامدار اسپانیایی تبار هالیوود هم با اصغر فرهادی همکاری کرده است و در اظهاراتی فرهادی را از نوابغ و افراد خاص سینما دانسته که فرصت همکاری با او کم‌نظیر است.

۷. **حمله به قلب دموکراسی در دو کشور:** حمله کور داعش به مجلس شورای اسلامی به عنوان قلب دموکراسی در ایران از حوادث شگفت‌انگیز سال نود شش بود اما اسپانیایی‌ها هم در سال‌های گذشته مورد مشابهی را تجربه کرده‌اند، در ۲۳ فوریه ۱۹۸۱ (۴ اسفند ۱۳۵۹)، عناصر شورشی نفوذی اتا در میان نیروهای امنیتی مجلس اسپانیا در تلاش برای تحمیل یک حکومت نظامی مجلس را تصرف کردند. شاه خوان کارلوس اول شخصاً پیگیری مسئله را بر دوش گرفت و از طریق تلویزیون ملی کودتاچیان را وادار به تسلیم کرد. (اتا شاخه نظامی حرکت جدایی‌طلبانه در ایالات باسک اسپانیا است که اخیراً سلاح را کنار گذاشته و به راه حل مسالمت‌آمیز سیاسی متعهد شده است).

۸. **حکایت دماغ‌های دختران تهرانی و سفیر اسپانیا!** در سال‌های ابتدایی دهه هشتاد مرتضی الویری سفیر وقت ایران در اسپانیا به اتفاق

... و حالا پادشاهی نسبتاً متحد اسپانیا!! ■ ۸۷

یکی از مقامات اسپانیایی اقدام به تهران‌گردی می‌کنند، مقام اسپانیایی در مواجهه با حجم بالای بینی‌هایی با چسب جراحی زیبایی متعجب شده و از الویری می‌پرسد: جناب سفیر ظاهراً پیاده‌روهای تهران ناهمواری‌های زیادی دارند که باعث می‌شود بانوان ایرانی زمین بخورند و با مصدومیت بینی و شکستگی مجبور به جراحی زیبایی بینی می‌شوند!!! البته نکته آخر را به عنوان نکته لطیف برای پایان نوشتار آوردم و آرزو می‌کنم در پایان جدال با ستاره‌های اسپانیایی همچون بازی با آرژانتین در جام جهانی برزیل فارغ از نتیجه، رضایتمندی و شادی را در جامعه مشاهده کنیم.

□ و اینک مراکش...

۱- تبعید شاهان به جزایر آفریقایی: احتمالاً به دفعات درباره سرنوشت رضاشاه بنیانگذار سلسله پهلوی و پدر آخرین پادشاه ایران شنیده‌ایم که پس از شهریور بیست و هجوم متفقین به ایران توسط بریتانیا به جزیره موریس تبعید شد و نهایتاً سر از ژوهانسبورگ درآورد و در جایی غیر از خاک ایران از دنیا رفت. جالب است بدانید که پدر بزرگ محمد ششم پادشاه کنونی مراکش اشتراکاتی با سرگذشت رضاشاه دارد. محمد پنجم در سال ۱۹۲۷ پادشاه مراکش می‌شود و با سلطه فرانسه و رفتار مستعمراتی آنان در مراکش به مقابله برمی‌خیزد. نیروهای فرانسوی محمد پنجم را دستگیر و به جزیره ماداگاسکار تبعید می‌کنند جایی در شرق آفریقا و در نزدیکی جزیره خموریس که رضاشاه هم چند سال بعد به آنجا می‌رود. اما محمد پنجم بواسطه حمایت مردمش به کشور بازمی‌گردد و تبدیل به قهرمان استقلال مراکش در برابر فرانسه می‌شود و تا امروز هم سلطنت مراکش در دست خانواده او و مشخصاً نوه‌اش محمد ششم می‌باشد.

۲. کازابلانکا رویایی: احتمالاً کمتر عاشق سینمایی وجود دارد که فیلم کلاسیک کازابلانکا را ندیده باشد. فیلمی که محل خیالی‌اش کافه ریک در کازابلانکای اشغالی توسط دولت فرانسه ویشی در زمان جنگ دوم جهانی است و تقابلی کم‌نظیر از عشق، زیبایی، گذشت، مسئولیت و نهایتاً تنهایی را در خود دارد. جالب است بدانید همه اتفاقات فیلم نه در

۹۲ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

کازابلانکا بلکه در یک بازسازی استودیویی در هالیوود رخ می‌دهد اما بهر روی سالهاست پیوند عشاق با کازابلانکا و مراکش را ناگزیر کرده است.

۳. شاه در مراکش: محمدرضا پهلوی آخرین شاه ایران پس از شدید شدن شعله‌های انقلاب ایران را ترک کرد و به آسوان مصر نزد دوست شفیقش انورسادات رئیس جمهور مصر رفت. اما در دنیای آن روز کمتر جغرافیایی برای یک مرد بی سرزمین که بدون ایران فقط یک میهمان پردردسر بود وجود داشت. شاه در ابتدا آوارگی‌های خارج از ایرانش از مصر راهی مرکش شد. شاه در مراکش خبر پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و سقوط دولت شاپور بختیار و نابودی سلطنت خودش را از رادیو می‌شنود. حسن دوم پادشاه وقت مراکش هم که پناه دادن به شاه آواره ایران در خلاف مصالح خود می‌داند محترمانه و به بهانه برگزاری اجلاس کنفرانس اسلامی عذر شاه را می‌خواهد. مراکشی‌ها در آن روزها با کنایه می‌گفتند شاه برای شام آمده اما مانده!! کنایه از اینکه شاه میهمان بوده اما قصد رفتن ندارد!!

۴. جهانگرد مراکشی در ایران: از معرف‌ترین جهانگردان دنیای قدیم ابن بطوطه جهانگرد و نویسنده مراکشی ابن بطوطه از اهالی طنجه در این کشور است که سفرنامه بسیار قابل اعتنایی هم از خود برجای نهاده است. ابن بطوطه در سفرهایش از ایران هم گذر کرده و مطالب بسیاری نوشته است شاید نقل یکی از نوشتارهای او درباره یک مجلس وعظ در شوشتر ایران که تستر خوانده می‌شده و عادت پرسش و پاسخ مکتوب در آن روزگار جالب توجه باشد «رسم ایرانیها بر این است که سؤالات خود را در رقعه‌ها می‌نویسند و بسوی واعظ می‌اندازند و او یکایک

و اینک مراکش... ■ ۹۳

پرسش‌ها را پاسخ می‌دهد. شیخ رقععه‌ها را در دست جمع می‌کرد تا در پایان سخن یکایک آنها را بر گشود و جواب‌های بسیار بجا و مناسب داد. در این هنگام وقت نماز عصر فرا رسید و او به نماز پرداخت مردم هم اقتدا کردند و پس از نماز هر کس به خانه خود رفت.

مجلس این مرد مجلس دانش و وعظ و برکت بود و مردم برای توبه در محضر او بهم سبقت می‌جستند و او از توبه‌کنندگان پیمان می‌گرفت و سرشان را می‌تراشید. آن روز پانزده تن از طلاب بصره و دو تن از عوام تستر برای توبه در محضر او آمده بودند.»

۵. انتظار بیست ساله و فرانسه رویایی: شاید جالب باشد که هر دو

تیم مراکش و ایران در جام جهانی ۱۹۹۸ فرانسه حاضر بودند. ایران پس از حسرتی بیست ساله به جام جهانی ۱۹۹۸ فرانسه راه یافت و اتفاقاً حضور خاطره‌انگیزی هم داشت و تنها پیروزی ایران در تاریخ جام جهانی هم در همان رقابت‌ها و مقابل ایالات متحده بدست آمد و مراکش هم در جام جهانی فرانسه حضور مقبولی داشت و با ستاره مودم اسبی‌اش مصطفی حاجی بازی‌های درخوری انجام داد و اگر باخت مشکوک برزیل به نروژ نبود حتی راهی دور بعد هم می‌شد. مراکش بعد از جام جهانی فرانسه برای ۲۰ سال به جام جهانی نرسید مشابه ایران در جام جهانی فرانسه و حالا بعد از بیست سال در جام جهانی به ایران رسیده است!!

حالا باید منتظر بمانیم و ببینیم رویارویی دو تیم در بزرگترین جشن فوتبالی جهان به کجا خواهد رسید و فراموش نکنیم در همین جام جهانی گذشته در برزیل په نمایش درخشانی برابر آرژانتین مدعی داشتیم و چه شکست راحتی مقابل بوسنی هرزگووین که کمتر به حسابش آوردیم.

□ وقتی پراید خبر از پنهان می دهد!

در روزگاری که انتظار برای شنیدن اخبار تلخ و حیرت‌انگیز و سرتکان دادن به نشان تاسف و نگاه «عاقل اندر سفیه» به کارگزاران مملکتی به عادت ناخوشایند و یک بطالت ملی تبدیل شده است، اعلان هجوم حیرت‌انگیز هموطنان به سایت شرکت خودروساز سایپا برای پیش‌خرید پراید و سایر محصولات این کمپانی شاید در ابتدای امر در کنار سایر اخبار قرار بگیرد و در کنار سیل مراجعین این دست رویدادها به فراموشی سپرده شود اما اگر نگاهی دقیق‌تر به آن بیفکنیم شاید به تحلیلی متفاوت از امروز و فردای ملک و ملت دست یابیم. پس از خروج ایالات متحده تحت رهبری دونالد ترامپ از توافق برجام تلاطم غربی بر اقتصاد و نرخ اقلام در ایران حاکم شد. دلار و سکه به عادت همیشگی لگام بریدند و البته همچنان می‌تازند و اقلامی هم نایاب و کمیاب و چند برابر قیمت متعارف در بازار شدند. اگر به عنوان یک ناظر با مردم عادی در کوی و برزن گفتگو کنید حس می‌کنید که در یک شرایط بسیار ناهنجار اقتصادی قرار داریم و نارضایتی اقتصادی در حد فوران و احتمالاً با آتشفشان دماوند هم‌زمان سرریز خواهد نمود. بخشی از رسانه‌های فارسی‌زبان نظام سیاسی را در خطر، متزلزل و متلاطم نشان می‌دهند. اما برآستی این تمام حقیقت است؟ به نظر می‌رسد یکبار دیگر پیچیدگی و غافلگیری روح رند ایرانی در این میان و میانه نادیده انگاشته شده است. در بحبوحه کثرت و شدت مخالف‌خوانی‌ها و ناله و نفرین به

۹۸ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

زمین و زمان و باور به اینکه کثیری از مردم در سخت‌ترین شرایط اقتصادی به سر می‌برند و احتمالاً تا جوییدن ساقه گیاهان و شکار حیوانات برای سد گرسنگی راهی نمانده، به یکباره هشتصد هزار نفر برای خرید خودرو به سایت شرکت سایپا هجوم می‌برند و در کمتر از چند ثانیه آمادگی پرداخت ده هزار میلیارد تومان را دارند! به رقم خوب دقت کنید می‌شود معادل ده میلیارد دلار! در ایران بخش پنهان و ریاکارانه اقتصاد و سبک زندگی در طول تاریخ همیشه با روایت رسمی اختلاف کلانی داشته و هیچ‌گاه ویتترین نمایانگر محتوا نبوده است. شاید بلندی دیوار بناها و علاقه به مذاکرات و لابی‌های غیررسمی هم از همین فرهنگ نشات گرفته باشد. پول‌های درون بالشت و سکه و طلاهای درون متکا شاید به کار قصه مادر بزرگ‌ها و هزار و یک شب بخورند اما بخشی از واقعیت زیست غیررسمی امروز هستند. مردمانی که سیر تاریخ و تلاطم به آنها آموخته که همه چیز چون کف روی آب است و تنها «مایه» است که می‌ماند به خوبی یاد گرفته‌اند که در هر بحبوحه و برهه شعار و فریادها و خصومت‌ها می‌روند و کسی برنده است که بار را بسته باشد و در شرایط فعلی هم علی‌رغم همه دشواری‌ها که بخش‌هایی از مردم را تحت فشار شدید قرار داده واقعیت آن است که گروهی هم به شدت مشغول استفاده و چند برابر کردن سرمایه و جستجوی مسیرهای جدید برای چندبرابر کردن دارایی خود هستند خواه خرید پراید باشد که صبح تا شام به آن ناسزا می‌گویند و خواه پول خارجی و زر. به رقم افزایش پیاپی نرخ خدمات و خصوصاً پول خارجی درصد استفاده مردم تغییر محسوسی نکرده و حتی در زمینه‌ای چون سفرهای خارجی هم کاهش محسوسی مشاهده نشده و تنها ارزی که به مسافران تعلق

وقتی پراید خبر از پنهان می دهد! ■ ۹۹

می گرفت و مابه تفاوت آن با نرخ بازار یک بازار جدید را برای سوداگری و پول درآوردن خلق کرد. البته احتمالاً گروهی خواهند گفت که این‌ها مردم نیستند و تنها بخش کوچکی هستند و... ولی مشت مراجعه هشت میلیون نفری و تلاش هشتصد هزار نفری برای خرید پراید به امید افزایش قیمت احتمالاً مشابه خروار خواهد بود. در شرایط متلاطم و ناپایدار اقتصاد ایران برای بخش‌هایی از جامعه که الزاماً به قدرت هم متصل نیستند و بخش‌هایی از قدرت که بیشتر میانی و یقه سفید هستند منافع پایدار و کم دردسر و پرسودی حاصل آمده است. جماعتی که پست‌های بشدت انتقادی منتشر می‌کنند و هشتگ می‌سازند اما صبح خود در صف خرید هرچیز قابل احتکار و مناسب سوداگری هستند و هزینه اقامت در نقاط خوش آب و هوا را از تحریم و تلاطم در گرمای تهران به دست می‌آورند. این شرایط خاص گروه‌ها و طبقات مختلف را با کمیت و کیفیت‌های مختلف درگیر کرده است، یکی را در حد فروش یک خودرو مستعمل گران شده و دیگری را مافیای غذای کودک. اما نکته این است که تحلیلگران و رسانه‌هایی که انتظار یک بحران و اعتراض اجتماعی عمیق را می‌کشند و نمی‌دانند یا به روی خود نمی‌آورند که بخش از جماعت از این شرایط متنفع هم می‌شوند و ناله نفرین‌های درون تاکسی و در صف نانوايي را نباید به حقیقت کنش سیاسی اجتماعی و میدانی آنان ربط داد، این گروه تا حد هشتک و متلک معترض هستند و تا وقتی همراه بحران هستند که اندوخته‌ها و در خطر بی‌ثباتی و تلاطم و به مخاطره قرار گرفتن نظم مرکزی نشود و بحران را تا حد انتفاع و قابل کنترلش می‌خواهند و نه بیشتر! و سیل جماعت معترض که گروهی منتظر آن هستند و در رسانه‌هایشان نویدش را

۱۰۰ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

می‌دهند احتمالاً در روز واقعه با جماعت ادعایی مجنون سفیهی به نام هخا که سال‌ها قبل قصد تغییر سیستم در ایران را داشت مواجه خواهد شد! برخلاف نوستالژی و گذشته طلایی که در ذهن برخی نقش بسته است ایران در درازنای تاریخ خود بحران‌های متعدد اقتصادی را پشت سرگذاشته است که شاید مقایسه آن با بحران فعلی حکایت مقایسه همین پراید و پرادو باشد... در بحبوحه جنگ جهانی اول به سبب خرید آذوقه توسط قوای خارجی که البته با زحمت و دلالتی برخی از هموطنان و به قیمت بالاتر از عرف بازار صورت گرفت چنان قحطی دامن‌گیر شد که یک سوم نفوس ایران آن روز تلف شدند و برخی خیرین برای زنده ماندن جماعت دیگ دم‌پختی رایگان بار می‌گذاشته‌اند و البته برخی چون احمد شاه قاجار خود گندم احتکار می‌کرده و در مقابل اصرار رجل ایراندوستی چون مشیرالدوله که اعلی‌حضرت گندم‌ها را به بازار بدهند تا رعیت هلاک نشود و دعاگو باشد پاسخ می‌داد جز به قیمت بالاتر از بازار نخواهد داد... این ملک-ملت از این روزها زیاد به خود دیده و زیستن در این شرایط را نیکو آموخته است. پس در قضاوت و عملکرد نباید چندان هم شتاب‌زده عمل کرد که ایران سرزمین صبر و پیچیدگی‌ها بوده است.

□ دانستنی‌های یک درد

فراگیر شدن ویروس کرونا عامل هراس و همجمله به ذهنیت و سلامت گروهی از شهروندان در سراسر گیتی از جمله مردمان کشور عزیزمان گشته است. تاریخ بشر کم از این روزهای هولناک و سخت به خود ندیده است. از بیدادگری و توحش آدمیان یا بهتر بگوییم آدم نمایان متوحشی چون چنگیز و تیمور تاتار تا فرود آمدن بمب اتمی ایالات متحده بر مزرعه زیست و زمانه مردمان ژاپن در روزهای پایانی جنگ جهانی دوم تا تهاجم اپیدمی و خشکسالی‌ها که حیات بشر را به نفس نفس و پیکرش را سیاهپوش کرده‌اند. شاید هنوز هستند کسانی در اقصا نقاط عالم که به خاطر دارند همین هشت دهه قبل در جنگ عالمگیر دوم چندین میلیون انسان به کام مرگ رفتند. از روسیه هشتاد میلیونی آن روز بیست میلیون تن در همان روزگار در خاک رفتند. اما از خصایل ذهن انسان یکی این است که فجایع و طوفان‌های تاریک بعد از مدتی تنها به اعداد و ارقام تبدیل می‌شوند و بیست میلیون تنها یک عدد است. اکنون که سرزمین عزیزمان درگیر مبارزه با ویروس مهاجم کروناست و البته این مبارزه همچون تمام تاریخ این سرزمین کمی دیرتر یا زودتر با سربلندی و فتح به فرجام خود خواهد رسید اما می‌توان نکات یا بداشت‌هایی از این روزها برداشت و در خاطر جمعی نگاشت.

۱. شکاریم یک سر همه پیش مرگ: عنوان فوق برشی از شعر حکیم

فردوسی است و به حق می‌تواند در پیوند با این روزها برای همیشه

۱۰۴ ■ نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

زندگی نوع بشر نقشه راه باشد. وقتی سیر روان زندگی با آلام و کامیابی‌های معمولش در جریان است، جماعتی چنان اسیر تکبر آورده‌های دنیوی خود می‌شوند که کوه کاغذی غرور غره‌شان می‌کند و می‌پندارند که هرچه رنج و نامرادی است برای دیگران و پاهای لنگ است و هرچه پیروزبختی برای این جماعت است. اما این روزهای هولناک نشان داد که در مقابل قدرت‌های قاهر و ویرانگر هیچ انسانی را در هیچ برج و بارویی تاب تاب آوری نیست. دقت کنیم از همسر جاستین ترودو نخست وزیر کانادا تا بازیکنان بزرگترین باشگاه‌های دنیا درگیر ابتلایند و هیچ جزیره امن و گوشه‌ی آرامی به تمامی وجود ندارد. پس انسان در صدر یا قعر باز همان محتاج همیشگی الطاف خداوندی و فروتنی ابدی است. کدام مغرور و مسروری امروز می‌تواند در پناه باشد یا با غرور فرعون‌ی یا مال‌اندوزی قارونی خود پناهی برای خلق جهان باشد؟ دقیقاً هیچ‌کس. پس باید آموخت و اندوخت که در زندگی روال انسانیت و فروتنی نزدیکترین رویه به توان و حقیقت انسان است و باقی همه رجزخوانی‌های روز آفتابی.

۲. هرگز حسد نبردم بر جاهی و منالی: سیر کامجویی بی‌وقفه و افزونی لذت عامل سنگین‌تر شدن نزاع برای کسب منابع مالی و کرسی‌های قدرت در جهان پس از جنگ جهانی دوم شده است. در این غوغا برخی طبقات و مشاغل به سبب کثرت درآمد و مانور لذت یا شاید تصور کام مدام مورد حسادت و بغض جماعتی از مردم قرار می‌گیرند. فرهیخته‌ای روزی در پاسخ به حسادت عیان شخصی بر زندگی و زمانه یک پزشک پاسخ داده بود «به ظاهر کسی که باطن زندگی‌اش را نمی‌دانی حسد نبر» امروز هم همین است. به عیان می‌توان دید اگر

دانستنی‌های یک درد ■ ۱۰۵

کسانی روزگاری بهره و کام بیشتری برده‌اند امروز که جماعت در خانه راحت پای بخاری گیرم با هراس نشسته‌اند یا بسیار بی‌مسئولیت و بی‌آزرم راه سفر و تفرج در پیش گرفته‌اند همان جماعت پزشک و مسئول در خط مقدم مبارزه و مسئولیت هستند و آمار شهدای جبهه درمان و مسئولین مبتلا گواه همه چیز است. شاید حالا به توان راحت‌تر درک کرد که هر «هر که در این دیر مقرب‌تر است / جام بلا بیشترش می‌دهند»

۳. کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من: در این روزهای

سخت و صعب مردم ایران زمین به چشم دیدند که در بلایا و آوردگاه‌های هول تنها اهل همین سرزمین هستند که می‌توانند گره گشا و دستگیر یکدیگر باشند. تمام فریادها و فیگورهای انسان‌دوست و بشرنوازی تنها برای چیدن میوه‌ی خویشتن است و بس. در این میانه با تمام انتقادات و کاستی‌ها این سیستم درمان همین سرزمین و مسئولین همین بوم وبر هستند که ایستاده‌اند تا حال سرزمین و مردمانش به شود. دیدید و دیدم که نه از کمک‌های بشردوستانه جز سخن چیزی درآمد و نه از مدعیان هم کاری برآمد. حال نخواستند یا نتوانستند هم خود حکایتی است مفصل. اما این اپیدمی به ما نشان داد که خوب وبد این سرزمین هم از خود ماست و هم برای همه ما. اگر گروهی از هموطنان با سفر و یا بی‌پروایی‌های دیگر جان خود و دیگران را به مخاطره می‌اندازند و غضنفرهای لشکرشکن سپاه مبارزه با کرونا هستند، جانفشانی و همیاری دیگر مردمان و مسئولان از هر سلک و مسلک و لباس هم دوا و مسکن درد است و در روزهای سخت جز اهالی این سرزمین چه در صدر و چه در ذیل هیچ فریادرس. پناهی وجود ندارد.

۱۰۶ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

نکته پند آموز و دردناک این که یکی از رسانه‌های فارسی‌زبان لندن‌نشین با شادی و مکرر آمار غیرواقعی و دروغ درشت درباره آمار جانباختگان می‌دهد و انگار آدم‌های این سرزمین تنها در قالب اعداد برایش مفهوم و نان دارد. این ما هستیم که باید با بیش و کم و تلخ و شیرین کنار هم زندگی کنیم و برای رفع نامرادی‌ها با واقع‌بینی و مرور تلاش کنیم که دستی از جایی به کمک نخواهد آمد.

□ اگر کرونا کار خودشان باشد!

فراگیری ویروس کرونا در گیتی تمام اذهان و اعصاب سیاستمداران، اهل علم و عوام را به خود مشغول کرده است. صدمه جانی، اقتصادی و روانی این میهمان نامبارک عیان‌تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد. این‌که از کجا این تولد و گسترش منحوس اتفاق افتاد و جان بشریت را چنان که افتد و بینید به مخاطره و بازی انداخت محل پرسش و تردید بسیار است. امکان و احتمال اقدام بیولوژیک یک یا گروهی از قدرت‌ها برای اهداف و اغراض آلوده خود یکی از احتمالات است که خوشبختانه با فرمان مقام معظم رهبری در سرزمینمان هم جدی گرفته شد و مورد بررسی واکاوی قرار گرفت. هرچند برای اثبات هر ادعا و شک باید استناد و ادله ارائه کرد اما دو نکته را نیز نمی‌توان دور از توجه انگاشت که برخی مجرمین چنان در جنایت خبره‌اند که کمتر ردی به جا می‌نهند و دوم این که نگاهی به برخی سوابق بشرو اکیدتر قدرت‌های بزرگ نشان از ذبح کامل اخلاق و انسانیت در پای منافع و البته هوس برخی صاحبان تصمیم دارد.

در جنگ جهانی دوم در حالی که شکست و تسلیم متحدین مسجل بود و تنها ژاپن ویران مقاومت نیم‌بندی می‌نمود رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده تصمیم و اقدام به انداختن دو بمب هسته‌ای بر سر مردمان ژاپن کرد و فاجعه‌ای بوجود آورد که تا همین امروز هم گریبانگیر اعقاب و طبیعت و حتی وحوش سرزمین آفتاب تابان است. برخی گفته‌اند

۱۱۰ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

هدف آن شرارت نه تسلیم کامل ژاپن که امتحان کارکرد بمب‌ها بود زیرا نیکو می‌دانستند که تتمه مقاومت ژاپن به چند روز هم نمی‌کشد. شوروی زمان زعامت استالین برای توجیه و ممکن کردن طمع همیشگی‌اش بر لهستان در بحبوحه جنگ و جنایات هیتلر پنج هزار تن از نخبگان و افسران لهستانی را در میانه جنگل‌های کاتین سر به نیست و دفن کرد و گناه ناپدید شدن اینان راه هم انداخت به گردن هیتلر و چنان روسیاه بود آلمان آن عصر که تا چند دهه بعد هم حقیقت مکشوف نشد. درباره تغییرات اقلیمی هم نظراتی مبتنی بر عمدی بودن و دستکاری در فرآیندهای جوی برای ایجاد بحران در کشورهای ناهمسو وجود دارد. برخی روایات تایید نشده حتی حکایت از آن دارد که سدسازی‌ها و بهره‌برداری‌های غیردوستانه بر و از رود هیرمند تعدی هستند برای خشکی حوزه دریاچه هامون و پایین دست تا تمدن سیستان و جنوب شرق کشورمان خشک و نم‌زار و درگیر طوفان شود. همین روایات ادعا دارند دکتر اشرف غنی رئیس جمهور افغانستان که سال‌ها سابقه مدیریت ارشد در بانک جهانی را دارد سیاست آبی خاص و قابل تاملی را در حوزه هیرمند در پیش گرفته است. جالب‌تر این‌که ایران تا قبل از سال پنجاه و یک موقعیت بسیار بهتری در مدیریت تقسیم آب این رودخانه داشت اما در قرارداد شاه وقت ایران و محمدظاهرشاه حاکم وقت افغانستان این دست برتر بر اثر عدم کار کارشناسی از میان رفت و در پاسخ تشکیک امیر اسدالله علم که بومی آن منطقه بود شاه پاسخ می‌دهد «به اندازه یک ساعت درآمد نفتمان هم نیست و بی خیالش!» (رجوع شود به روزنوشت خاطرات علم)

به هر روی در جهانی که ارتباطات چنین پیوسته است و حتی

اگر کرونا کار خودشان باشد! ■ ۱۱۱

گسست جغرافیایی و مرزی به مدد انقلاب فناوری اطلاعات از میان رفته باید صاحبان امر هوشیارانه به تمام احتمالات اهتمام داشته باشند. برای کشورمان که در میانه یک تهاجم تمام عیار از سوی قدرتهای جهانی و منطقه‌ای قرار دارد این احتمال و امکان می‌تواند قوی‌تر و شدیدتر هم باشد. پس حزم افزون‌تری هم می‌طلبد. وقتی کاستن از قدرت ملی و امکان مانور یک کشور با به صفر رسیدن درآمد نفتی- ارزی آن چنین که می‌بینم در میان باشد، لطماتی چون آلودگی و فرسایش خاک و ایجاد خشکسالی برای رسیدن به التهاب اجتماعی و تغییر بافت جمعیت‌شناسی شهرها و نواحی می‌تواند یک دستور کار کاملاً جدی باشد. در ابتدای کشف سرزمین آمریکا و تهاجم و مهاجرت اروپائیان، مهمانان تازه که در مقابل جنگاوری و تهور و آشنایی سرخپوستان بومی به زحمت غیرقابل وصفی افتاده بودند وقتی ساده‌تر از آنچه باورشان بود بر صاحبخانه چیره گشتند که بیماری‌های معمولی اروپا که بدن خودشان در مقابل آن مقاومت داشت به بومیان منتقل شد و چنان کشتاری از آنان نمود که نه از تاک نشان ماند و نه سرخپوست در آمریکا!

در ختام نوشتار بازهم موکد می‌دارم که هر ادعا و پدیده نیاز به بررسی دقیق و مطول دارد اما در دنیای دیوانه امروز و شرایط و موقعیت ویژه کشورمان بررسی جدی احتمالات نزدیک‌ترین عمل به احتیاط است و نباید اسیر هیاهوی جماعتی شد که با مطرح کردن به «توهم توطئه» و «دایی جان ناپلئون» انگاری، امکان بررسی را مخدوش می‌کنند.

□ پائيز پدرسالار

محمدعلی کشاورز هنرپیشه شهیر ایرانی در نهمین دهه زندگی بدرود حیات گفت. وچه واژه بی‌نمکیست این بدرود حیات گفتن. که کدام کس حلاوت بودن را به رضایت دل بدرود می‌گوید؟ عاشق‌ترین شاعر سرزمین سرود «بودن به از نبود شدن خاصه در بهار» و کشاورز نیستی گزید در آخرین نفس‌های بهار. آن هم یک بهار خاص کرونازده. این قلم هنرنگار با مهارتی نیست و مدعای زیادی هم در این باره ندارد و به اهلش وا می‌گذارد نگاهستن درباره کارنامه‌ی پربهای هنری کشاورز فقید را و تنها از دریچه دید و شیشه عینک خود واژگانی ردیف می‌کند برای تسلی خود و نه پدرسالار که بی‌نیاز است از همه این‌ها.

۱. آقای کشاورز زاده و بالیده اصفهان بود. به روایت خودش در گپی با نشریه تماشاگران امروز بالیده دبیرستان مهم ادب در این سامان بود و خوشه از اساتید برجسته‌ای چون بدرالدین کتابی در توشه خود داشت. مرحوم کشاورز از دهان بدرالدین کتابی که درس‌خوانده آلمان نازی بود نقل می‌کرد که آلمان پس از جنگ تنها یک دشت ویران بود و دیگر هیچ... و چگونه در کمتر از دو دهه معجزه اقتصادی آلمان به وقوع پیوست و باز قد برافراشتند این ملت. آقای کشاورز تئاترهای نصر و دهقان در تهران روزگار پس از جنگ را به چشم دیده بود. به نوعی پس از درگذشت مرحوم داریوش اسدزاده تنها شاهد زنده بخشی از تاریخ ملت‌هب دهه بیست و سی لاله‌زار بود. هم تئاترهای سیاسی عبدالحسین

۱۱۶ ■ نظریه رودخانه‌های موازی ولی مواج» و رقعاتی دیگر

نوشین آغازگر تئاتر مدرن سیاسی و عضو حزب توده را به چشم دیده بود و هم شبی که شعبان جعفری با برهم زدن بساط اجرای نوشین و همسرش لرتا برای خود نام و نشانی در تهران گرسنه و بیمار آن روزگار بهم زده بود. آقای کشاورز ترور احمد دهقان روزنامه‌نویس و صاحب تئاتر دهقان را هم نیکو در خاطر داشت. همان که آن روزگار همه باور داشتند کار پلنگ سیاه ایران (اشرف پهلوی) است اما گذر ایام نشانشان داد که شاخه نظامی حزب توده و خسرو روزبه و سرهنگ سیامک آمر و عامل ترور بوده‌اند. تکماله این که خسرو روزبه باجناب مرحوم نجف دریابندری نویسنده و مترجم نوخاک گزیده بود.

۲. برای نسل‌های میانی‌تر ایرانیان آقای کشاورز با نقش اسداله در سریال پدرسالار ساخته مرحوم اکبر خواجویی به یاد آورده می‌شود. و چقدر توالی مرحوم پیش از نام‌های پیشتر زنده انسان را به هراس از گذر بی‌درنگ و با دریغ ایام می‌اندازد. باری، در آن سریال که در میانه دهه هفتاد روانه خانه‌های ایرانیان گشت کشاورز فقید سیمای مرد سستی قدرتمند و البته کمی خشن ایرانی را به نیکویی و در قله نقش‌آفرینی بازسازی کرد. شاید در آن میانه دهه هفتاد که بادها خبر از تغییرات ناگزیر ولی آرام سیاسی اجتماعی می‌دادند ترک برداشتن سیمای پدر برای اولین بار در یک مجموعه ایرانی به تصویر در آمد. اسداله با مقاومت عروس خانواده با بازی کمند امیرسلیمانی نهایتاً تاب نیامد و چون جداسری و خیره‌سری مسری به همه خانواده گشت لاجرم ابتدا راهی بیمارستان شد و نهایتاً به کوبیدن و بازسازی خانه پدری به واحدهای مجزا تن داد. به نوعی حریم خصوصی و هرکس سی خودش! آن سیمای شکسته‌اش در سکانس پایانی شاید خبر از تحولات عمیق

اجتماعی در نهاد خانواده ایرانی در دهه‌های بعد می‌داد.

مقایسه کنید تصویر و تصور پدر در مجموعه‌ها و فیلم‌های ایرانی سال‌های تخیر را با آن تصویر تمام اسداله با بازی یگانه‌ی آقای کشاورز!!
۳. جناب کشاورز اصالت گرجستانی داشتند و از نسل کوچندگان

تقلیسی زمان شاه عباس صفوی بودند. جالب‌تر آن‌که خانم جمیله شیخی بازیگر فقید و مادر آتیلا پسیانی بازیگر سینما هم‌تبار گرجی داشتند. روزگاری گریبایدیف گرجی‌تبار برای وصول منات و مواد شرمساری ترکمنچای در تهران طلب تا زنان گرج‌تبار اندرون محترمین شهر را می‌کند و شرحه شرحه تیر غیرت و غضب اهالی دارالخلافه می‌شود و مرز مویین و باریکیست میان سیاست و هنر آنک سیاست و گریبایدوف! اینک هنر و کشاورز و قدرینی و صدرنشینی. امروز هم سرکار خانم فرشته حسینی بازیگر افغانستانی‌تبار در صنعت نمایش کشورمان فعال هستند و اتفاقاً در موج شدیدی که برخی رسانه‌های افغان برعلیه کشورمان به راه انداختند در مصاحبه با تلویزیون طلوع افغانستان دفاع قدرشناسانه‌ای از کشورمان داشت. این خاک پذیرنده است و مهربان. منکر تلخی‌ها و سبک‌سری‌های گاه به گاه نیستیم اما همین موارد فوق نشان می‌دهد که سینه مردمان این سرزمین پیرسال و دیرزی چه گشاده و پذیرنده است و تا باد هم چنین بادا.

۴. روزگاری که گرفتن سه جلد احوال و برگزیدن نام و نام خانوادگی مرسوم و معمول و البته اجبار گشت. بیشتر نام‌های خانوادگی از حرفه و پیشه برگزیده می‌شدند و نام خانوادگی کشاورز هم از آن دسته بوده است. در حیرتم اگر امروز برای اولین بار می‌خواستند سبج احوال صادر کنند و همان سیاق حرفه و پیشه‌گزینی مرسوم بود چه باید می‌نگاشتند پس نام بسیاری... دلارفروش، دلال‌زاده، طبری‌زاده...

□ مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

حکایت داس و گریبان خرداد کرونازده ۹۹ را گلوگیر و حیرت‌انگیز ساخت. خبر کوتاه اما جانگداز بود. «پدر با داس گلی دختر نوجوان خود را به خون نشانید» همین و همان و دیگر هیچ. دختر نوجوان و حکایت خون جاری بر داسش تا چندی دیگر میان سیل مهیب اخبار چنان کم‌رنگ و بی‌رنگ خواهد شد که انگار نه خوانی آمده و نه خانی رفته است.

انگار فرزندکشی از دل اساطیر فردوسی پاکزاد که رحمت بر تربت پاکش بادا تا همین دقایق در اوراق دفتر گاهی این ملک تداوم داشته است. از سیاوش که نماد و تندیس بهترین فرزندان این سرزمین است و به آتش بدبینی و تهمت توسط کاووس پدر-شاه تا مرز آوارگی و گذشتن از آتش بدنامی و پالوده شدن می‌رود. و جان بر سر همین تهمت و حسد می‌نهد. سوگش تا هنوز هم به گونه‌ی آیین به روایت خانم سیمین دانشور در کتاب «سووشون» اسباب گونه خراشیدن زنان خوشه‌چین این خاک بوده و هست. و رستم، یگانه پهلوان آراسته و بری از تیره روانی زابلستان و ایران‌زمین که به بدخواهی و سعایت پادشاه بی‌آنکه بداند با فرزند در میانه میدان تن به تن می‌شود و نه راه پس دارد و نه افقی پیش رو. یا باید دست به بند بنهد و تمام تهمتنی را یک شبه فروبگذارد و بشود سازشکار و مصلحت‌جو و در قفس منتظر انعام تماشاگران پیل در بند بنشیند یا ولو با حیلت یا سیاست به روایت سلطان

۱۲۲ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

توس «سبک تیغ تیز از میان برکشد و بر شیر بیدار دل بردرید...» و می‌درد پهلوی سهراب را تا هم مهر پدری یکسره بگسلد هم دامان منزه‌طلبی پهلوان صیقلی شاهنامه تا ابد لکه‌دار شود تا اغیار بدانند که شیر هم به وقتش می‌تواند اهل بخیه بر آب دوغ خیار و حفظ اتوی شلوارش باشد. ضماد یا درمان و شاید به روایت امروزی‌اش اورژانس و درمان هم که به روایت پرویز پورحسینی بازیگر نقش دکتر در سریال شب دهم حسن فتوحی «یا نمی‌رسد یا وقتی می‌رسد که خیلی دیر است».

حالا پدر دختر در آتش حمیت و حیرت دخترک را به خون نشانده است تا تسکین خود و ذهن بسیارانی در یک محیط پرملغمه و تناقض باشد. نمی‌خواهم یک پدر-قاتل را در جایگاه مقایسه با رستم داستان بنشانم اما به قاعده در مثل جای مناقشه نیست این پدر هم احتمالاً از برای نام و ننگ در لحظه جنون و زایل شدن عقل در مواجهه با خشم دست به داس شده و فردای فرونشستن غبارها و گم شدن تشنگان خبر تازه و جامه در خون شویان او می‌ماند و حوض تنهایی و غم. او می‌ماند و گلوی دریده. چون همان تهمتن که ماند با پهلوی دریده سهراب و نوشدارویی که هیچ‌کس ندادش یا نخواست بدهد. فردایی که همان محرکان و و شریان گردن برآمدگان که های دخترک شرم به کنار نهاده و آبروی برده هیچ برای این پدر لیوان آبی هم برای تسکین نخواهند آورد و او می‌ماند و یک عمر روسیاهی.

به رسم گذرا بودن همه چیز و فراموشی نوع بشر این جنایت هولناک هم خاک و فراموش خواهد شد و چه خوب که می‌شود. اگر باور کنیم که عبرت و بی‌تکراری عارض و مستولی دیگر داس بدستان و پرگویان نامآل‌اندیش خواهد شد سخت در اشتباهیم. که تاریخ نوع بشر تا بوده

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو ... ■ ۱۲۳

همین بوده و تا هست هم همین خواهد بود. اسب‌های پرهیاهو و قافله‌ی
تحسین و زخم دهان و زبان جماعت به سرعت همان قافله عمری که
خیام می‌گوید خواهند گذشت و غبارها که بنشینند باز انسان می‌ماند و
غار تار عنکبوت گرفته‌ی تنهایی‌اش که جز خود بی‌رمقش هیچ «کیوان
ساکتی» زخمه‌ای بر تار تنهایی‌اش نخواهد زد. کاش دشنه و داسی بود تا
سیطره لشکر مغول همهمه و هیمنه جمع و توهم غبارهای وهم‌آور را
می‌درید تا انسان روزی بداند که اغیار نان و دوغی هم فردا روز دستت
نمی‌دهند پس چنان زیست کند که وقتی مزرع سبز فلک دید و داس مه
نو یادش به کشته و کاشته خویش بیاید به وقت داوری و نه قتیل و کشته
پشت سر.

□ به بهانه‌ی بهارستان نو...

یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی با ریاست دکتر محمدباقر قالیباف رو به قوام و البته دوام می‌رود. گمان و نظر درباره عملکرد این دوره و ریاست قالیباف از مطلع مجلس نو نقل محفل قلم‌زنان و رصدکنندگان آسمان سیاست ایران است. جایگاه ریاست بهارستان از فلسفه‌خوان ریاضی‌دانی چون علی لاریجانی که زاده بیت روحانیت و بالیده در میانه جام جم و سودای ریاست جمهوری سال هشتاد و چهار است به شهردار خلبانی رسید که او هم از قضا از بازماندگان رقابت نفسگیر سال هشتاد و چهار است. اگر مجلس نو را از رأس بکاویم و بنگاریم انتخاب محمدباقر قالیباف با رأی بالا از سوی نمایندگان می‌تواند حامل چند نکته و نغز باریکتر از مو باشد.

۱. اینکه آنگونه که برخی می‌نمایند مسیر صعود سیاسی در جمهوری اسلامی ایران انسدادی- انحصاری نیست. همان‌گونه که روحانی شهیری چون مرحوم اکبر هاشمی‌رفسنجانی که از نسل اول انقلاب و دارای شأن تاسیسی است برای ۹ سال بر صندلی ریاست بهارستان تکیه زد و برای دوازده سال هم دکتر علی لاریجانی از خانواده‌های مشهور و داماد شهید مطهری این جایگاه را در اختیار داشت اینک یک شخصیت بالیده در انقلاب و جنگ تحمیلی با صبغه و آورده بیشتر شخصی بر این جایگاه تکیه زده است. پس علی‌رغم گلایه‌ها و کاستی‌ها می‌توان از متتهای رشته‌های صوتی «میزان رای ملت است» را فریاد کرد.

۱۲۸ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

۲. آقای قالیباف بیشتر و بیشتر از پیشوند دکتر و عنوان مستمترترین شهردار تهران قامت به لباس سرداری و نظامی‌گری دوخته بود. می‌دانیم که رابطه سیاست و نظامیان در جهان عموماً و در این منطقه پرآشوب جهان خصوصاً چگونه است. همین کنار گوش ما در ترکیه داعی پیوستن به اتحادیه اروپا هنوز مدت مدیدی از کودتا یا اقدام نظامی بخش‌هایی از واحدهای مسلح این کشور بر علیه دولت اوردوغان نمی‌گذرد. و این تنها یکی از اعمال ارتش ترکیه در سال‌های حیات این کشور است و این مثنوی گشوده تا اعدام رئیس جمهور توسط نظامیان هم پیش رفته است. اما در در ایران این امکان چنان فراهم و عادیست که نظامیان برای ورود به عرصه سیاست دشواری‌های غیرمعمول و نامعقول ندارند و باید در کسب آرای ملت بکوشند. نمونه‌اش آقا محسن زمان جنگ و دکتر رضایی بعدی که چندی بختش را برای ریاست جمهوری آزمود و باز ردای سپاه به تن کرد و شاید باز هم عزم پاستور یا بهارستان کند. رفت و آمدهای معمول و بی‌هزینه میان لباس دفاع از کشور و ردای سیاست می‌تواند از امتیازات و ویژگی‌های منحصر بفرد در داخل ساختار سیاسی کشور باشد.

۳. برای آقای قالیباف تجربه اداره مجلس احتمالاً دشوار نخواهد بود. چرا که تجربه ده ساله شهرداری و کار کردن با شورای شهر با دیدگاه‌های مختلف احتمالاً در اداره مجلس و مامشات و بده بستان با نمایندگان و آنچه معمول و مشروع بهارستان است، مدرسان او خواهد بود.

۴. برخی اهل نظر گمان می‌دارند که نظر به رقابت‌های غلیظ انتخاباتی سال‌های ۹۲ و ۹۶ ریاست جمهوری میان قالیباف و حسن

به بهانه‌ی بهارستان نو ... ■ ۱۲۹

روحانی رئیس جمهور فعلی احتمالاً چالش و ستهندگی میان پاستور و بهارستان برقرار خواهد بود و شاید دود زیادتر از حد لزوم آن فضای سیاسی را بیازارد. نمی‌توان این گمان را یکسره نادیده انگاشت اما نباید از خاطر برد که ایام تبلیغات با دوران کاربدستی و اجراگری اگر نه یکسره که در بسیاری جهات متفاوت است. آن روزها روز سخن و رقابت است و این روزها روز عمل و اجرا و میان این دو تفاوت از هندوستان است تا هندوراس! قالیباف با تجربه ممتد مدیریت کلان اشراف کاملی به دشواری‌های کار اجرا و پیچیدگی‌های بروکراسی اداری دارد. شرایط ویژه تحریم‌ها در کنار قیمت و امکان صدور نفت و قوز اعظم همه‌گیری جهانی کرونا بیش از هر زمان دیگری آوار حقیقت را بر سراب سخن‌رانی و سخن‌دانی فرود می‌آورد. و در این میانه مصلحت کشور اجازه فراتر از رقابت دستگرمی را نمی‌دهد. اگر از نظر دور نداریم که از عمر دولت یکسال باقی مانده است و در پایان این دولت مجلس حاضر سه سال دست نخورده در انبان نهان دارد.

۵. از کرسی ریاست مجلس مرحوم هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری رسید و علی‌اکبر ناطق نوری در رقابت نامراد ماند. اضافه کنیم که رئیس مجلس ششم پس از پایان دوره‌اش و دکتر حداد عادل هم چون او از ریاست جمهوری باز ماندند و دکتر لاریجانی هم دو سال قبل از ریاستش بر مجلس در سال ۸۴ و اینک قالیباف قبل از ریاست قوه مقننه سه بار و هر بار با آرای ناکافی یا کناره‌گیری و ائتلاف از سودای ریاست جمهوری باز مانده است. حال باید دید برای بار چهارم از ریاست بهارستان برای ریاست دولت عزم جزم می‌کند یا خیر؟ این بار البته می‌تواند فرصت یگانه باشد. هم دولت و گفتمانش در سراسی‌اند و

۱۳۰ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

تعریف‌شوندگان ذیل آن در ۱۴۰۰ بخت کمتری دارند و هم حضور در یک رقابت برابر بهتر از رقابت با رئیس جمهور مستقر در ۱۴۰۴ است.

۶. رأی بالای آقای قالیباف حکایت از ائتلاف نسبتاً فراگیر تمام اضلاع اصولگرایی بر سر موضوع مشخص ریاست ایشان است. ترکیب هیئت ریسه اما خبر از این مدعا دارد که این ظرف مستحضر به ۲۳۰ رأی نمایندگان چندان نقوش یکدستی بر پیکره ندارد. کار که جلوتر برود و کام شیرین از پیروزی فراگیر و یکدست کمی به گسی بگراید احتمال باقی ماندن این اتحاد دشوار می‌نماید. طیف جبهه پایداری و برخی سیاسیون نام‌آور گشته دولت دکتر احمدی‌نژاد احتمالاً نظرات خاص‌تری در حوزه نوع مواجهه با دولت و سیاست خارجی به‌طور مشخص دارند که انتظار برآورده شدن حداکثری آن را توسط ریاست مولفشان در مجلس جدیدی دارند. اما این‌که شأن ریاست یک قوه و محضورات و ممکنات چقدر اجازه همراهی به قالیباف را خواهد داد مسئله دیگریست که تنها گذر زمان می‌تواند آن را نمایان کند. پس اگر در سال دوم مجلس شاهد رقابت داغ بر سر ریاست مجلس با آقای قالیباف بودیم احتمالاً نباید انگشت تحیر به دندان بگیریم! البته رقیب جدی محتمل آقای میرسلیم نخواهد بود!

۷. ختام آنکه آقای قالیباف زاده و بالیده خطه خراسان است. خراسان همواره غره و نازان به خرامیدن سخنوران و خطیبان خود بوده است. اگر یکی از شئون وکالت مجلس را نطق و خطابه‌های پرحرارت در صیانت از حقوق ملت بدانیم این شأن برای ریاست مجلس افزون‌تر هم هست. حال باید دید چگونه در وادی نطق‌های تاریخی و خطابه‌های جریان‌ساز نام ریاست جدید مجلس ثبت و ضبط بر جریده نمایندگی خواهد شد.

□ ده روز تاج گردون افسانه است و افسون

ابراز تردید و اعتراض ۹ منتخب مجلس یازدهم به اعتبارنامه غلامرضا تاجگردون دیگر منتخب همین مجلس از حوزه انتخابیه گچساران حضور این منتخب در میان نمایندگان دور یازدهم را به اما و اگر کشانیده است. آقای تاجگردون که با اعتبار نماینده یک شهرستان برای اولین بار در دور نهم وارد بهارستان شده بود، توانست تا ریاست کمیسیون مهم برنامه و بودجه در دور دهم صعود کند و منتخب دور یازدهم هم باشد. قابل ذکر این که ایشان اگر نه اصلاح طلب خللص و خللر ولی از متعادلین نزدیک به دکتر علی لاریجانی شناخته می شد یا می شود. به هر روی پس از اعلام نظر کمیسیون تحقیق تکلیف اعتبارنامه ایشان معلوم و یا پاگیر و جاگیر یکی از کرسی های دور یازدهم می شود یا می شود تا «درب خیمه لیلی به جهد آمده و لب تشنه و پا خسته بی مراد باز می گردد».

در این نوشتار مقصود پرداختن به مورد خاص این منتخب و نوع مواجهه مجلس تحت ریاست آقای قالیباف با او به طور اخص نیست و تنها بهانه است تا به پدیده ای به نام موقع شناسی سیاسی، یا به موقع بر میز نشستن و به وقت جامه برکشیدن و عزلت گزیدن است تا باز حاجت به عیان و عرضه بیافتد. شاید جویا شوید که سیاست مگر جز جستن قدرت است؟ پس با گوشه نشینی و رخ نمودن چه میانه ای دارد؟ البته که برای اصحاب سیاست قدرت محبوبه ای لایزال است اما باید دانست که گاه وصال به قیمت رنج فراق است و برای از چشم نیافتادن

۱۳۴ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

باید زمانی دور از چشم‌ها بود.

روایت است اعرابی شیفته حضرت رسول (ص) از بام تا شام در مسجد به نظاره سیمای حضرت می‌نشست. حضرت بخواندش و بیان فرمودند که کمتر به دیدار بیا که مهر فزونی یابد و دل تنگ و به دیدار مشتاق (نقل به مضمون). در هر میدان و میانی همیشه بودن و نمودن و یا هیچ نبودن و غایب همیشه بودن هر دو می‌تواند به یک اندازه اسباب دلزدگی یا بی‌ثمری باشد. به قاعده آمدن و به وقت برخاستن تا نوبتی دگر عادت و عارضیست که در هر میدانی می‌تواند تفاوت‌ها را رقم بزند. از میدان ورزش تا ماراتن سیاست. نقل از دهان فرخ نعمتی در سریال زیبای مدار صفردرجه ساخته حسن فتحی «گاهی برای دو گام به پیش، یک گام به پس لازم است».

احمد قوام‌السلطنه سیاستمدار معتمد به نفس دوران قاجار و اوان پهلوی به وقت قدرت بی‌لگام رضاخان پهلوی دانست که وقت گوشه‌نشینی است و تلاش بیهوده برای رئیس‌الوزاری نکرد. او که شهید سید حسن مدرس در مقایسه با حسن مستوفی‌الممالک «شمشیر فولادین روزهای رزم می‌خواندش و مستوفی را شمشیر مرصع جواهر نشان روزهای بزم و میهمانی» تا زمانی نیکو می‌دانست که بزم سیاست جای چون او پولادینی نیست و روز رزم و مشق قدرت، میدان جولان و ترک‌تازی‌اش است. پس از صدارت کوتاه دمانش در سال بیست و یک که به غوغای نان و غارت عمارت مجلش تمام شد صبر پیشه کرد. تا باز در غائله فتنه فرقه در آذربایجان به سراغش بیایند که تو می‌توانی، بستان و بزن. اما همین مرد رند سیاست پیرانه سر و در میانه ناخوشی پیشنهاد سبکسرانه‌ی شاه و اشرف یا صحیحی و صریح‌تر اشرف و شاه را

ده روز تاج گردون افسانه است و افسون ■ ۱۳۵

برای جانشینی دکتر مصدق در تیرماه داغ می‌پذیرد و از دو نوباوه سیاسی رودست می‌خورد. چنان مدهوش سیاست است که از یاد می‌برد اکنون و حالا با سال بیست و پنج و بیست و یک به قدر هزار فرسنگ زیر دریا فاصله دارد. جامعه‌ی مدهوش کسب استقلال و قد برافراشتن مقابل قدرت استعماری بریتانیا خط تند و تیز می‌خواهد نه نستعلیق ملایم و پرحوصله احمد قوام کاتب فرمان مشروطه را. و هر چیز و هرکس جز مصدق یعنی به روایت مظاهر مصفا «از جان خود گذشتیم، با خون خود نوشتیم/ یا مرگ یا مصدق» قوام به تحریکی به تحرک می‌آید و می‌پرد وسط میدان، بیانیه می‌دهد که من آنم که رستم بود پهلوان! و کشتیان را سیاستی دگر آمد... و خود سیاست شد و به سه روز نکشیده اعتبار و اشتهار سه دهه‌ای را از کف داد و اگر نبود ایستادگی مصدق جانش را هم از دست می‌داد. (برخی نمایندگان چون مظفر بقایی کرمانی خواهان اعدام قوام شده بودند.) عجیب این که احمد قوام اهل قمارهای کلان در موناکو و مونت کارلو بود (نامه معروف خطاب به محمدرضاشاه مبتنی بر انظار به رعایت قانون اساسی مشروطه و دست شستن از هوای اختیار انحلال مجلسین و پاسخ تند شاه به قلم ابراهیم حکیمی و باز ستاندن عنوان جناب اشرف که عقب لیاقت در ماجرای آذربایجان دریافت کرده بود در همین مکان اتفاق افتاد) و اوقات فراغت از سیاستش را در آن دیار به همین عادت می‌گذارید اما چنین ساده و نادانسته بر خوانی نشست که جز شرمساری و بدعاقبتی هیچ برایش نداشت. تا بعد از چند دهه از بدرود حیات گفتنش، مورخان و جویندگانی ابزار ترمیم و تعمیر به دست به دنبال ترمیم چهره و بیرون کشیدن تمه‌اش از آور یک بودن بی‌موقع مشغول شوند.

۱۳۶ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

و باز متاخرتر که بسیاری خوب در خاطر دارند ماه‌های آخر حکومت پهلوی و دوگانه شاپور بختیار - دکتر کاظم صدیقی. بهمن خشم و اعتراضات مردم چنان انباشته و فربه و پرشتاب در حال سقوط و فرود بر سر بنیان سلطنت پنجاه و هفت ساله بود که هیچ مانعی را یارای توقف یا تغییر جهتش نبود. شاه مایوس باز دست به ریسمان نخ‌نمای تغییر نخست‌وزیر زده بود تا بنمایاند که من نبودم و نخست‌وزیر بود. و شاپور بختیار با پیشینه همراهی با مصدق و مخالفت با شاه در این میانه تصمیم به پذیرش نخست‌وزیری کرد. روغن ریخته‌ای که شاه نذر بختیار کرد. همان که دکتر صدیقی از پذیرفتنش سرباز زد. داریوش فروهر روایت می‌کند که با داغ شدن شایعه نخست‌وزیری بختیار با تکی از دوستان او را به محفلی و کناری می‌کشند و می‌خواهند سر باز بزنند و وارد بازی باخته نشود اما بختیار پاسخ می‌دهد که با توجه به سن و سالش این آخرین بخت و قمارش است و فروهر نتیجه می‌گیرد که حتماً می‌خواهد از آخرین بازی پیروز بیرون بیاید. شاپور بختیار ندانست که سیل انقلاب چه سهمگین و همگانی براه افتاده است و مرغ طوفان جز بدفرجامی حاصل وقت‌شناسی دانه‌ای در این میان نخواهد چید و برنچید هم.

بلا تشبیه و به حکم در مثل جای مناقشه نیست می‌توان از رفتارهای سیاسی این سال‌ها هم شاهد مثال بسیار آورد. از مرحوم هاشمی رفسنجانی که پس از تجربه ریاست جمهوری و قدرت کم‌نظیر تا میانه دهه هفتاد هم چنان بر عرصه خویش در عرصه‌های انتخابی تاکید خلل‌ناپذیر داشت. و گذر زمانه و تغییر ذائقه‌ها را انگار هیچ به حساب نمی‌آورد. در میانه شدت و حلاوت دوم خرداد نامزد انتخابات مجلس ششم می‌شد و آماج پیکان‌های گنجی و عبدی! و سال هشتاد و چهار هم

ده روز تاج گردون افسانه است و افسون ■ ۱۳۷

با وزرا و استانداران خودش برای ریاست جمهوری رقابت می‌گزید. و نمی‌دانست چه گزینه بی‌سپری برای سیل مقابل است. در تمام آن سال‌ها اگر مشاورانی موقع‌گزینی و پرده‌نشینی را تجویزش می‌کردند شاید چنین حجب پرده تخریبش دریده نمی‌شد و جامعه در یکی از بزنگاه‌ها خود کشش و کوشش برای آوردنش به میان و میدان می‌نمود.

گمان نگارنده بر این است که کنش و منش دکتر علی لاریجانی در قریب دو دهه اخیر برداری از دانش بجا نشستن و محترم برخاستن به قصد بازآمدن است. آنجا که دانست نوآمدگان احمدی‌نژادی را با او سر مهر دائمی نیست. پس ریاست شورای عالی امنیت ملی را وانهاد و عزم بهارستان کرد. علی‌رغم ناموری سیاسی از تهران نامزد نشد تا حیثاً افت شأن سیاسی سرلیست نشدن در جلدل با تیم رئیس‌جمهور مستقر و محبوب وقت را به جان نخرد و هم به سبب صبغه و سابقه خانوادگی از شهر مقدس و متفاوت قم وارد شود. لاریجانی از نامزد شدن برای دور یازدهم پرهیز سیاستمدارانه کرد چون هم می‌دانست ائتلافش با دولت اعتدال به سبب پاره‌ای دلایل داخلی و خارجی اوضاع به سامانی ندارد و هم این‌که اتمسفر سیاسی حکایت از بهارستانی متفاوت دارد. او که دوره قبل از حوزه قم با کاهش رأی نفر دوم شده و پس از آقای امیرآبادی فراهانی به مجلس راه یافته بود می‌دانست که ممکن است این بار رأی نیاورد. یا راه بیابد اما قطعاً رئیس نخواهد شد و شاید انگیزه‌ها برای تخفیف و انتقام از او هم بالا باشد. بازی با اعتبار یا اعتبارنامه‌اش یا کنایه و طعن می‌توانست جایگاه سیاسی او را مخدوش کند. اما به موقع و قاعده از سفره سیاست در این مقطع برخوردار است تا شاید وقتی و فصلی دیگر در جامه و جایگاهی نو بازگردد. می‌تواند ۱۴۰۰ باشد یا حتی بعدتر

۱۳۸ ■ «نظریه رودخانه‌های موازی ولی موج» و رقعاتی دیگر

از آن... شاید میوه صبر و غلبه بر شهوت آمدن و بودن حلاوت فزونی برای او داشته باشد.

کشاورزان اصطلاحی به نام آیش را نیک می‌شناسند. برای باروری مطلوب و نفس کشیدن زمین کشاورزی گاه باید یک کشت و لو پرسود را برای یکسال وانهاد تا سال یا سالیانی دیگر زمین همان محصول را بهتر و فزون‌تر بدهد. حال شاید دانستن «آیش سیاسی» برای اهالی زمین و ساحت سیاست در سرزمین‌مان اسباب بهروزی بیشتر و پایدارتری گردد. و کسی در میانه تحریر نوشتار گفت سیاست در این ملک در حکم بستنی قیفی است که تا در آفتاب تموز آب نشده باید به دندانش کشید و چه کسی عهده می‌شود فردا را؟ کشاورزی کار آدم‌های پرحوصله است!

این قلم یک دهه را به نگاشتن در فضای رسانه‌ای گذرانیده است. همواره دغدغه‌هایی در حوزه سیاست خارجی و داخلی داشته است. لیک به حکم پیوستگی پدیده‌ها در جهان حاضر و برای هر آن چیزی که به این سرزمین و آیین ربطی ولو اندک می‌یافته است، قلم بر کاغذ به تحرک درآورده است. حاصل تتبعات بسیار در حوزه سیاست خارجی نظریه‌ای شد که جان این کتاب است.

